

ذخیرهٔ اسکندریه

ابتدای ترجمهٔ اصل کتاب مترجم بعربی ابی الفرج هاشمی ملقب بسلالات دبی ازلی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی

آغاز میکنیم بنام معبودی واجب الوجود که علم سابق او مستند افاضهٔ عالم نور
و تأثیرات و منتهای استفاضهٔ جهان استحاله و تغییر موثر کل کاینات اوست
و مدبر ارض و سموات او نفوس قدسیه از جلال عظمت او در اعلی درجهٔ خشوع
و دوائر علویه و سفلیه از کمال عزت او در اقصی غایت خضوع هر کاملی نسبت بکمال
او عین نقصان [illegible] بنظر کبریای او همه حرمان افکار و وهم ما از و
در تک و پوی و از بالغ نظر بجناب قدس او بیناه جو اشراق مدارک عقول
ز نور اوست و انکشاف غیاهب شکوک از ظهور او نور او نه رنگی دارد که
توان دید و نه سوی که بان توان رسید چنانکه انوار شعاعیه از کثافت اجسام
مبراست لطافت نور او از شعشعهٔ انوار منزه و مبرا هر صفت کمالی که غیر او را
شاید ذات مقدس او از ان پاک و بی نیاز اید یعنی انقیاد و طاعت
که غیر بان کمال بیابد بکمال ذات او این صفت را نسبتی نباید پس ستایش در خور

وتمجید

و تمجید او و توانایی طاقت بر توحید و تحمید او همین قدر باشد که از هر برتری
برتر اوست و فی الحقیقه نیست ادمی بکنه او گفت ارسطاطالیس که ای پادشاه
روی زمین خدیو آسمان تمکین من از روی انکه جلالی در ذات و کمالی در صفات تو
می بینم و ستوده ترین سیر ملوک و شایسته ترین طرق سلوک در تو می یابم و
بیش من مرتبهٔ تو از ان رفیع ترست که بحوصلهٔ بیان در اید و منزلهٔ تو از ان
منیع تر که عبارت بان احاطه یابد ترا امیدانم نه سزاوار و استحقاق ان داری
که وارث علم و حکمت آنی و صاحب اسرار ربانی باشی و ذخیره که در وقت استعلام
احوال نجات و استکشاف وقایع تا روز طوفان در بیان فضل و هنر ملک اسکندر اکبر
اثر او ودیعه نهاده و غیر از حکیم بلیناس هیچ یکی از حکمای پیش بهمان استعداده
ان دست نداده و من بسیار در وادی اقتباس شتافتم تا این حکمت را از
استاد فن بلیناس باقدام بحوزهٔ تصرف تو در اید و درهای سعادت بر روی
تو گشاید و تو در اول خروج از مقدونیه دیگران ازمن شنیده و بارها در
طلب و اقتراح ان با من در پیچیده لیکن آسمان بر شکلی صالح نبود که ان را
بتو اظهار توان نمود الی الان که وضع فلک چنانست که تو بوصول ان
تهنیت نمایی و فواید ان بمقتضای عقل کار فرمایی و من در بند ان و حضار شدند با ان
نه که مبالغه در صیانت ان مجد کنم و وصیت در حفظ و حصانت ان

هو که گردانیم که مکرر را بهمین نسخه واقع شده و معاهده در میان آمده و چرا چنین
نباشد که شرایف علوم و نفایس حکم دران مستودع است و هر چه بان در عالم کون
تصرف توان کرد همه ازان منتزع و این کتاب مشتمل است بر ده فن **فن اول**
در مقدمات مشتمل بر شش فصل **فصل اول** در اثبات تاثیر اجرام سماویه و تاثر اجسام
ارضیه باید دانست که عالم سفلی تابع عالم علوی است و این یکی حاوی و آن دیگر
محوی و این دو عالم با هم اتصالی دارند که بان سبب هر دو را عالم واحد میشمارند
و اتصال سفلیات بعلویات از جهت آنست که ظواهر جمیع اجسام ارضیه و بواطن
بعضی ازان متصل بهواست و هوا متصل بافلاک زیرا که در ما بین هوا و افلاک
حایلی متخلل نشده که هوا با افلاک متصل نباشد لاجرم اجسام ارضیه بوساطت
هوا متصل باجرام سماویه باشند و همچنین افلاک زیرین بافلاک زبرین تا
فلک الافلاک با هم متصل اند و هرگاه ثابت شد که سفلیات را با علویات اتصال
است از علویات تاثیر و فعل و از سفلیات تاثر و انفعال عجب نباشد و غریب
نبود لا سیما که هوا خالی نمیباشد از اشعه کواکب که بتوسط آن باجسام
ارضیه میرسند **فصل دوم** در تاثیر وضع امور که متکون میشوند و از عدم بوجود
میایند انگاه بتمام و کمال میرسند و منتهی بغایات میگردند که مبادی آن در وقت
تشکل فلک بشکل افضل اتفاق افتد و شکل افضل مثلث است و مسدس زیرا
که

کم از شکلی دیگر که اضلاع و زوایای آن متساوی باشند اگر بر ضلعی از اضلاع آن شکلی
شبیه بان معمول شود آن شکلها معمول با هم متداخل باشند یا در میان آنها فرجها
واقع میشود الا مثلث و مسدس که برخلاف سایر اشکال متساوی الاضلاع والزوا
یا اند و دیگر فضل مسدس آنست که دوایر متساویه متماسه با هم ممکن نیست که احاطه
کنند بدایره دیگر مساوی آنها بر وجهی که همه مماس آن دایره باشند مگر آنکه عدد دوایر
شش باشد و نیز هیچ شکلی نیست که ضلع آن مشارک باشد هم در طول و هم در قوت
قطر دایره را که دران مماس باضلاع آن رسم کنند مگر مسدس که ضلع آن مساوی
می باشد نصف قطر دایره را و نیز اول اعداد تامه شش است که منه بر اجزای خود زا
ید است و منها آن تا قطر و فضل مثلث آنکه سه عددی شریف است از جهت آنکه
جهات امتداد سه است یعنی طول و عرض و عمق و نیز مثلث اول اشکال مضلعه است
که شکلی مستقیم الاضلاع ممکن نیست که کمتر از سه ضلع داشته باشد و نیز زوایای
مثلث مساوی دو قائمه اند و نیز جمیع انواع مثلث با اختلاف زوایا قابل دایره اند
و دایره قابل آنها و نیز مثلث شکل کمال است که بالطبع جامع جمیع اشکال است
زیرا که همه شکلها منقسم بمثلثات میشوند چنانکه همه عددها انقسام بواحد می
یابند و چون ظاهر شد که مثلث و مسدس را نسبت بسایر اشکال فضلی و شرفی
هست تشکل فلک یا کواکب خود بر مثال یکی ازین دو شکل از دلایل سعادت

باشد **فصل سیم** در سعادت و نحوست کواکب سعادت نیرین و سلامت
سعدین از دلایل سعادت است و سلامت نحسین از دلایل نحوست چه نحسین وقتی
که هر دو نحس باشند نحوست آنها متضاعف میشود و هم چنین سعدین هرگاه
سعد باشند سعادت تضاعف میابد **فصل چهارم** در تاثیرات آفتاب تاثیرات
نیر اعظم از آن روشن تر است که ما را احتیاج باظهار آن باشد که او فاعل
موثر که فعل و تاثیر او در عالم علوی و سفلی ظاهر است و بطریق نمونه میگوییم که فعل او
در عالم علوی آنست که زحل و مشتری و مریخ هرگاه بعد یکی از آنها است با آفتاب
مقدار ثلث دایره باشد از نطاق اعلای فلک تدویر خود بنطاق ادنای
آن هابط میشود و راجع می نماید و این باعث ضعف آثار او میگردد و زهره
و عطارد با آفتاب همراه اند و عجب ترین ارتباطی با او منوط بنا بر آنکه بعد
زهره از آفتاب بیشتر از خمس فلک نمیشود و عطارد را زیاده تر از نصف
سبع دایره دوری از آن اتفاق نمی افتد پس هرگاه میان آفتاب و میان
یکی ازین هر دو قدر دوری آن یکی باشد اگر از پیش آفتاب است بجانب او
راجع میگردد و اگر از پس اوست در سیر خود سرعت می نماید تا نزدیک باو
میرسد و با وی میپیوندد و محترق میشود باز یکی از آنها مقارن آفتاب
میباشد گاهی راجع و گاهی مستقیم بر همین تولا دایم باز مرکز فلک تدویر

هر دو همیشه با آفتاب مقارنت دارد و بحرکت او تحرک میشود و با زیادت
و نقصان و ماه استفاده نور از آفتاب میکند و قرب و بعد او در نقصان
نور ماه و زیادت آن موثر است و این اثر ها همه ظاهر و روشن ترین آثار این
فرمانفرمای ثوابت و سیاره است که هرگاه او از مشرق افق می برآید و رنگ ظلمت
از روی زمین می زداید روشنان سپهر بی تاب میشوند و از سطوت شعاع او
روی در نقاب میکشند و دیده چشم ارباب بینش و بینایان آفرینش غیر از نور
او شرف ظهور نمی یابد پیدا از [illegible] است که قدر او عظیم میدانستند و او را نیر اعظم نام نهاده اند
و تاثیر او در سفلی آنکه حرارت [illegible] که او در اقرب قرب از زمین بر سمت الراس آن قوم
میگذرد از شدت تاثیر او چنان سوخته و آتشین گشته است که هیچ جانور در
آنجا ها سکون نمیشود و مواضع شمالیه آن که در جنوب است نسبت ساکنان
آن همه سیاه رنگ میشوند که مارها و پوستهای ایشان از تابش آفتاب محترق
میگردد و در اقلیم اول چون گرمی خورشید نسبت بمواضع جنوبیه کمتر است اهل آن
بسیار سیاه چرده میشوند و تاثیر در اقلیم ثانی کمتر از تاثیر او در اقلیم اول است از این
است که سکان آن دیگر بهار سرخ دارند و اقلیم ثالث و رابع در مزاج اعدل
اقالیم اند که گرمی آفتاب در آنجا در حد اعتدال است و غایت ارتفاع او در این
هر دو اقلیم و قریب است که در بعد ابعد از زمین باشد از اینجاست که اقلیم رابع تولد آن

فاضل و موجبه گشته است و حکمای خردمند که استنباط دقایق علوم کرده اند از
آنجا بر خواسته و در اقلیم خامس چون تأثیر آفتاب اندکی از اعتدال کمتر است سرما و برف
در او قدری از اعتدال زیاده است و طبیعتهای مردم آنجا اندکی بخنکی میل دارد که طبایع
اهل اقلیم رابع و اقلیم سادس و سابع که از اعتدال بسیار دور است متوطنان آن اقالیم
وحشی و بی تمیز و خام اند و از بسکه سردی و رطوبت بر طبایع ایشان غالب است رنگهای
سخت سفید و چشمهای ازرق و مویهای فرو هشته و روهای کلان و گرد دارند و
ایشان دورترین مردم اند از اعتدال و علتش اینست که آفتاب وقتی که در
بروج جنوبیه می باشد از ایشان در غایت بعد است و اثر او در ایشان بر ضعیف
ترین حالها و هر گاه در بروج شمالیه می آید و قریب میشود از سمت رأس ایشان
بسیار دور میگذرد و او را در تعدیل هوا و تبدیل مزاجی که هوا را در زمستان زمهریر
ایشان بهم رسیده اثری معتد به نمی باشد و معظم اوقات ایشان زمستان است پس
ظاهر شد که اختلاف مردم در صور و اشکال از فعل آفتاب است و فعل او در این باب
از عظیمترین اسباب اختلاف طبایع و اختلاف متفرع بر اختلاف مزاجهاست که اهل اقلیم
اول در علو همت و جنگ بر خواستن و بر خاص جستن و خود را بدست خود کشتن
بجایی رسیده اند که اصحاب اقلیم شمالیه آن خیال ندارند و همچنین سخت جنگ بودن
و بسیار سنگدل و عار داشتن که در سکان اقلیم ثانی یافته میشود مثل آن در اهل اقلیم ثالث

و رابع

و رابع موجود نیست و بخلت و قلت غیرت که خاص باشندگان
اقلیم سادس است ارباب اقلیم جنوبیه آن صاحب این خصال
نیستند و ذکا و صحت ادراک و اعتدال اخلاق که مردم
اقلیم رابع بآن موصوف اند در سکنه اقالیم جنوبیه
و شمالیه آن کم یافت و تأثیر آفتاب در نباتات نیز بود
و علت وجود آنها از بیشتر ظاهر که جمیع انواع نباتات
در کمال خود محتاج بآفتاب اند و اختصاص بعضی آن
نباتات ببعضی از بلاد وجه آن اختلاف بلاد و بقاع
است در گرمی و سردی که سبب اعظم آن قرب و بعد
آفتاب است چه درخت خرما در زمینهای گرمسیر یافته
میشود و در جاهای سردسیر نمیروید و همچنین درخت
نارنج و لیمو و مورد و غیر آن در بلاد سردسیر بوجود
نمی آید و اقاویه هندی در اقلیم اول میروید و در سایر
اقالیم نشو و نما نمی یابد و در بلاد جنوبیه خط
استوا از اشجار و فواکه و اقاویه و حشایش نیز آنها
که در بلاد شمالیه نیست و این همه از اختلاف مواقع

جریان آفتاب بطلوع و غروب و ارتفاع و انخفاض
در وقت صعود و هبوط او و زیرا که اختلاف این مواقع
سبب شیوع اختلافات کثیره است در زمینها و دریاها
و هواها و کانها و بارانهای زمستان و تولد آن
از بخارها و آنچه در وقت از اصلاح حال انسان
و حیوان صورت آن آفتاب واضح است و خفائی ندارد
و نیز طوایف انام را از طلوع و غروب این نیر اعظم الاثر
هر روزی و هر شبی حیاتی و مماتی مجدد حاصل میشود
و احوال حیوانات نیز بحسب اختلاف حرارت و برودت
که بسبب آن قرب و بعد آفتاب است مختلف میشود و فیل
و ببر و کرگدن و آهوی مشک و کرمیها اگر بر چراغ می افتد
در زمین هند متکون میشوند و در اقالیمی که اقرب است
باقلیم هند حرارت آن کمتر موجود نمیشوند مگر آهوی
مشک که از بلاد ترک هم بهم میرسد و در آنجا تولد میکند
و فیل نیز در جنوبی اقلیم هند یعنی در بلاد سودان
یافته میشود و بالجمله ثابت شد که نیر اعظم و عظیم نجمی عالم

هم در عالم علوی و هم در عالم سفلی قدرتی ظاهر و قوتی
قاهر دارد **فصل پنجم** در تاثیرات نیر اصغر یعنی ماه
پیش جماعه که در بلاد بحریه میباشند و کسانی که عبور
ایشان در آنجا واقع میشود امریست محسوس که آنرا انکار
نمیتوان کرد زیرا که هر گاه ماه از افق آن بلاد طلوع
میکند از ابتدای طلوع تا رسیدن او بسمت الراس دریا
در مد است و آب نیز را ترقی و از سمت راس تا بغروب
در جزر و آب آن در کمی و از غروب تا مسامت شدن او بتحت
الارض بمرکز عالم باز در مد و از آنجا با فق مشرق در جزر
و تحت الارض بمرکز عالم که غیر ماه را نسبت بما است
و الا فی الحقیقت بالای زمین است و وقتی که از
افق بر می آید مد و جزر دریا بهمان نسق منعکس میشود
و این حال در آن بلاد دائمیست و نیز کشتیوانان دریا
که احوال فلکیات را مترصد می باشند و متفقند و زراعات
امور نباتات قیام مینمایند می یابند که کدو و خیار
و خربزه و امثال آن بزیاده شدن نور ماه افزایش

میکنند خصوصاً در اواسط هر شهری که نور ماه بکمال میرسد
این چیزها را در آن شبها نموی عظیم حاصل میشود و محسوس
میگردد و نیز وقتی که بعضی از کواکب را با بعضی دیگر قرانی یا
احتراقی یا غیر آن از احوال اتفاق میافتد اثری که بر آن حال
مترتب میشود ظاهر نمیشود نه در آن وقت و نه پیش از آن و نه
پس از آن مگر آنکه ماه ناظر باشد بجز آن حال یعنی قران یا احتراق
ساقط باشد از جزء قران یا از جزء احتراق آن اثر یافته نمیشود مگر
در روزی که ماه در آن روز ناظر باشد با آن جزء از اقوی ایام
نظر بود اجتماع و فی الحقیقة ماه است که نقل آثار میکند
از عالم علوی بعالم استحاله و نیز می‌یابیم که بحرانات واقع نمیشود
مگر در روزهائی که در آن ناظر باشد بجزئی که در وقت ابتداء
علت در آن جزء بوده و این امارات همه دال است بر عظیم بودن
آثار ماه در عالم سفلی و ما پیش از این بیان کردیم که فاعل اعظم
که افعال او معقول و محسوس باشد نیست مگر آفتاب پس در این
عالم این دو نیر عظیم التاثیر باشند فصل ششم در تاثیرات
خمسه باقیه از سبعه سیاره و تاثیرهائی که این کواکب در عالم استحاله

دارند اظهار آن مشکل نیست لیکن چون شرح تعدیل آثار هر
کوکبی مفضی بتطویل است باید که بر مثالی که در بیان آن می آریم
اقتصار واقع میشود میگوئیم از جمله تاثیرات زهره درین عالم
یکی آنست که اگر مردی زنی را نکاح کند و زهره در حوت باشد
و ماه از ثور بتسدیس او و یا از سرطان بتثلیث او یا زهره در ثور
بود و ماه در حوت یا سرطان یا زهره و ماه مقارن باشند
در یکی از مواضع مذکوره و احد النحسین ناظر بزهره نبود زن از شوهر
بموافقت و انتفاع یابد و هر دو را با هم محبتی و الفتی شگفت اتفاق
افتد و اگر زهره در سنبله یا در حمل یا در عقرب محترق بود و مریخ را
با او مقابله یا تربیع باشد و زحل را مقارنه یا مقابله از بعض مواضع
مذکوره تزویج در ینوقت باشد و زن را از این وصلت منحوس
ضرری عظیم برسد و در میان زن و شوی تباغض و تنافری
واقع شود که منجر بانتج احوال گردد و اگر کسی خواهد که قوی شدن
قوای طبیعت بقوت ماه و ضعیف گشتن آن بضعف او دریابد
و این مقدمه پیش او متحقق گردد باید که در وقت مقارنت
ماه یا زهره در برج ثور نوره را که بحسب مجرای عادت هر گاه استعمال

میکرده موی از بدن او میریخته تا رفع شاید که موی از جای خود زایل
نخواهد شد و نوره را در ازالهٔ آن تاثیری معتد به نخواهد بود یا موها
که بحسب اعتیاد از بعضی اعضای خود بر میکند و المی محسوس نمیشده
درین وقت برکند که بالمی شدید جا نخواهد کند از ثبت و بقدر معتاد
برکنده نخواهد شد که موی درین حالت قوت یافته و کسی که عادت
او بآن جاریست که بعد از تناول مسهل بیست مجلس او را اسهال
میشود واگر همان مسهل را درین روز بخورد عمل نکند مگر هفت مجلس
یا کمتر از آن که ماه در شرف خود است مقارن با زهره و قوای طبیعیه
بقوت او در غایت قوت و نیز دواهای مسهل اخلاط را وقتی از
بدن بیرون می آورند که قوای طبیعیه ضعیف شده از امساک اخلاط
عاجز گشته باشند و بر مسهل غالب نیایند آنرا از اخراج اخلاط مانع
نشوند زیرا که طبیعت بر اخلاط شحیح و حریص است و او را تا مقاو
باد و امکن هست بخروج اخلاط از بدن مسامحت نمیکند پس وقتی
که قوای طبیعیه قوت یابند از تحلل و ذوبان اخلاط و خروج آن مانع
آیند دوا بر تمیز خلط و تحلیل ترکیب و اخراج آنچه عادت باخراج آن
از بدن جاریست قادر نگردد و قوت نیابد و همچنین زمانی که مشتری

در سر

در سرطان باشد و ماه را با او مقارنت بود طبیعت بر مسهلی
که در غایت قوت باشد غالب می آید عجیب ترین قوتی در و محسوس
میکرد چه اگر عادت متناول دوا آن بکرد و او را بیست مجلس
عمل میکند درین وقت چهار مجلس یا پنج مجلس عمل خواهد کرد و مع
ذلک ضرری که بعد از عمل نکردن مسهل قوی می یابد باو نخواهد
رسید و در او و حرارتی و یبوستی که معتاد بوده احداث نخواهد
کرد و کسی که کشتی بکار دارد یا درختی بنشاند و ماه در جدی یا در دلو
یا در عقرب مقارن زحل یا متصل با او باشد از بعض بیوت نحسین
و ناظر بمشتری نبود آن کشته یا انشا نرم اثری نکند و بار نیارد
و میوه ندهد و کسی که عطری ترکیب کند و ماه مقارن بزحل
یا متصل باو باشد از بعض بیوت نحسین و ناظر بزهره نبود
و زهره قوت نداشته باشد از آن مرکب آنچه موافق مراد
بر نیاید و مقصود عامل حاصل نشود و اگر ماه متصل بزهره
بود اتصال مقبول و زهره در میزان باشد عمل نتیجه بعکس دهد
و عطر خاطر خواه آید این و امثال این نه بانیم مکر انکار کسی
که این آثار بآنها منسوبست بلکه هر که اراده آن داشته باشد

که از علوم شریفه این کتاب بهره‌مند گردد باید که در جمیع اعمال
متوخی و مراقب و محافظ باشد اوقاتی را که افعال کواکب در آن
اوقات بر نظامی موافق غرض او بود زیرا که چون توخی اوقات عمل
کار خود ساخت اصل آنگاه نداشت و ماده اصلیه را مراعات ننمود
و قوای شعاعیه که از اجرام اثیریه وارد شد با او نپیوستند او را
مددکار و یاور آمدند بر مدعاش فیروزی دادند و اگر از اوقات
غافل شد یا آنرا مهمل گذاشت یا اهمال آن جایز نداشت یا او را ممکن نشد
امتحان عمل تا وقتی که تشکل فلک بشکلی مطلوب اتفاق افتد عمل خود را
ضایع کرد و مراد او بر نیامد و مثل او مثل سواری است که در بیابانی
دور از آبادانی متوسط شد و مشرف بر هلاک گشت و برای آنکه
اسب او قوت یابد و خود را از آن مهلکه برآرد از اسب فرود آمد
و بچرانیدن او مشغول شد ناگاه زینی و لگامی دید افتاده بدرستی
عنان اسب گرفت و به یک دست افتاده را برداشت و در اثنا
اثنا اسب سرکشیدن او قادر برا و بود که برداشته را بیندازد
و به دو دست اسب را نگاه دارد لیکن بیافته خود امساک
ننماید و عنان رها کرد و اسبش برمید و او برجای خود ماند

و از آنجه اسب را برای آن انگیزش داد و نفعی بر نداشت بل اصل را
ضایع کرد و مقصود او فوت شد و غرضش حاصل نگشت
و کسی که بموجب وصیت ما عمل کرد و بآنچه ذکر کردیم متمسک
شد و آنرا لغو نگذاشت او در همه وقت کامکار است و بادراک
اغراض سزاوار و بالله التوفیق و هو الموفق بالتحقیق **فن ثانی**
در ذکر اصول صنعت و تدبیر اکسیر است مشتمل بر چهارده فصل
فصل اول در خواص بعضی مرکبات بطریق اجمال بدانکه از شریف
ترین اجساد ارضیه زر است و نفیس ترین مطالب معدنیه که حافظ
ترکیب او دیر یابد و کون او بفساد دیر آشنا آفات را کم بر میتابد
و آفات با او کمتر می شتابند از این است اخفیت او بمرکز عالم و
اختصاص نسبت او به نیر اعظم و مع ذلک در نرمی و تاب
هم مناسب با آفتاب است و سیم چون قابلیت ممازجت با زر دارد و این
اختلاط هیچکدام را نقصان بر نمی آرد شرف او زین راه اکتساب
نموده و به نیر اصغر انتساب یافت و چون آدمی اشرف کاینات است
و حیوان شریف تر از معادن و نبات حیوان با انسان مناسب
بود از این جهت آدمی بآن راغب باشد و دلها اگر از بدن حیوان

فن دوم

فصل اول

واخلاط و رطوبات و اعضای آن حاصل شود افضل ادویه
و ابلغ سموم و اعظم مرکبات در فعل و تاثیر از آن بیرون آید بنوعی
که حکما آنرا بتیری لایق مدح کرده از قوت بفعل آورده باشند

فصل دوم در استخراج تیزابی مسمی بصابونی از صدفهای چتورها
که در نهرها می باشد مقداری کثیر فراهم آورده بسوزند و مثل
آن آهک سرد ناکرده و مثل مجموع قلی با آن ضم کنند و هر یکی را
چنان بسایند که مثل زرد کردند و جمله را باهم آمیخته در حوضی
کلان بیندازند و آنرا از آب پر کنند و بسیاری از آنکه گندم در آن
داخل سازند و حوض را بتخته پوش کرده هفت روز پوشیده
بگذارند بعد از آن از آن حوض بکشایند تا آب از آن بحوضی دیگر
که پهلوی آن ساخته باشند جاری شود و این تیزاب اولست

فصل سیم در استخراج تیزابی موسوم بقویال از صدفهای
سوخته و آهک و نوشادر را باجزای متساویه و از بوره و شوره یک
جز لک و انذاج بنج همین قدر گرفته بسایند و باهم بیامیزند و مقداری
کثیر از کاه برنج کوفته در آن داخل کنند و در حوضی بیندازند
و قدر هفت مثل مجموع صابون بر آن بریزند و حوض را بپوشانند

پوشیده چهارده روز بگذارند بعد از آن آب را بحوضی دیگر نقل
کنند و این تیزاب دویم است و قوت آن ضعف قوت تیزاب اول

فصل چهارم در استخراج تیزابی که آنرا اغراسیوس می نامند بیست دو من
نمک و نیم من نیشادر در دویست من آب بریزند تا آنکه بیست من
بماند پس چهل من آب دیگر داخل کنند و همچنان بجوشانند
تا آب به بیست من برسد باز چهل من دیگر بریزند و همچنین
هفت مرتبه عمل نمایند که در طبخ هفتم بیست من آب باقی ماند
از بالای آتش فرود آرند و از صدفهاء سوخته کوفته
آنقدر باوی بیامیزند که مجموع مثل عجینی و آردی خمیر کرده
گردد آنگاه مثل وزن آن آهک و برابر بدین وزن آن نوشادر
و همین مقدار زرنیخ زرد و مثل ثلث وزن آن کبریت و همان
قدر قلی بسایند و باهم بیامیزند و مجموع را در حوضی انداخته
از قوریال هفت مثل عمران بروی بریزند و حوض را پوشیده
یک روز پوشیده بگذارند و این تیزاب سیم است

فصل پنجم
در استخراج تیزابی که آنرا طریاس خوانند از سوختن مس و
ارزیز باجزای متساویه و از نوشادر شش یک جزو و همین قدر

انزاج کرفته مجموع را بر صلایه ببر که شراب که مصاعد باشد نرم
وتاند بسایند ودر آفتاب خشک کرده مثل وزن آن نوشادر
وشش یکوزن آن زرنیخ سرخ وسریک آن کبریت زرد وشش مثل
آن صدف سوخته بآن اضافه نمایند ومجموع را باهم خلط کنند
خلطی ناعم آنکاه بر مجموع هفت مثل عمر آن از عرابیق بریزند
واز حشایش بتوعیه که خشک کرده نکاه داشته باشند سه مثل
اخلاط بتقریب در آن داخل کنند بیست وهشت روز در حوض
بکذارند وحشایش بتوعیه همین لاغیر وشرم است واین تیزاب
چهارم است که هر جهانوری که آنرا لمس کند بمیرد ورایحهٔ آن بدماغ
عظیم مضر است وبرای آن هرمس فرموده که مباشر آنرا باید قدری
پنبه در کلاب وکافور تر کرده در هرد وسوراخ بینی خود بکذارد
که بسیار نفع دارد ذکر خواص این تیزاب اگر آنرا در آوندی کنند
وعضوی از اعضای حیوان مثل دل وجکر وسپرز وگوشت در آن
بیندازند وسر آوند را بآنچه از هوا سانتر باشد بپوشند
آن عضو در یکساعت بکدازد وآب شود وبا تیزاب مختلط کردد
وهر جانوری که در آن فرو برند نیم ساعت نکاه دارند اعضای

او محترق شود ودر مردن درنک نکند واندکی از آن که در چشمهای
خفته بینا زند هرد وچشمش فی الحال روان شود واز تشکه
زود تاثیر میکند کسی که مصدر این کار شود بنظر او در نیاید
واکر قطرهٔ چند از آن در بینی یا در کوش خفته بچکانند تشنجی
در دماغ او پیدا شود وپیش از روزی بمیرد وهر آوندی مسین
یا آهنین که شبی در وی بماند تمام محترق شود وچنان شود که کوئی
درون وبیرونش تمام بآتش سوخته اند واکر کسی خواهد که آتش
آید کنید مثل در دورها آینه تواند کرد وفایدهٔ عظیمی که این تیزاب
دارد ذکر آن در مجلس خواهد آمد انشاء الله تعالی

فصل ششم

در استخراج جوهر مستودع قوت مریخ خون آدمی وقتی که از رکها
بر آید وکم باشد پنج رطل بکیرند واکر کمتر از پنج رطل باشد هم
روا است هر قدر که خواهند وخون کرم بنیا آن اضافه نموده
مجموع را در قرع انبیق بچکانند وبصد درم نکاه دارند
پس خون اسب وخون خر که خاصه برک زدن بر آمده باشد که هر
این ادویه را در آن معجون کنند زنکار وجزوی نوشادر ده جزو
زاج سه جزو نمک دو جزو وزهر گاو وزهرهٔ بز بزند بوسه‌های سوده

تخم مرغ دران معجون داخل کرده بر مجموع بقدر و غمران از ماء الدم
که نکاه داشته بودند بریزند و در جائی که آفتاب بران بیفتد
محفوظ دارند چند قرص هر قدر که خواهند کرفته با آن مثل
آن نوشادر نرم و نازک سوده بر مجموع مثل هفت غمران از کیز
هم ریخته نیکو و انکاه مثل در آفتاب بنهند که منحل شود و هم مثل
آب شرخ کرده آنکاه مثل آن ماء الدم بان اضافه نموده
بر محفوظ اول بریزند و هفت روز بکذارند بعد از آن
جزئی از نمک با جزئی از نوشادر و نصف جزئی از کبریت سفید
بسایند تا نیک بیامیزند و بر مجموع بیست مثل غمران آب
ریخته چندان طبخ دهند که مقدار ده درم از آن باقی بماند
پس آنرا بر محفوظ ثانی ریخته هفت روز نکاه
دارند بعد از آن جزئی از زرنیخ زرد جزئی از زرنیخ سرخ
که در کفکیر آهن بر آتش نهند وقتی که اجزا جاری شوند
جزئی از کبریت و نصف جزئی از زاج سوده بر آن بریزند
و ساعتی بر آتش حرکت دهند خوب با هم بیامیزند آنکاه
بکذارند تا سرد شود پس آنرا بر صلایه با سرکه

نیز بیک ساعتی سوده با سه جزء از آهک محفوظ ثالث
بیندازند و بیست و چهار روز در حوض نکاه
داشته آب آنرا اضافه نموده بحوضی دیکر نقل کنند
اینست جوهر مستودع قوت مریخ و شرح منافع و افعال
او آنکه جمیع ریمهای اجسام را پاک میکنند و قوتی که
مس و آهن را هفت بار کرم کرده در آن سرد کنند تنقیه
او شاخ کند و یبوست آنها را زایل کرداند پس از آن آهن را
در آتش کداختن آسان شود و اکر هر روزی قطره از آن
بر خنازیر و سلع بمالند ازاله آن نماید و محلل آن کردد و این
آب اکثر افعال طریاس میکند مکر کداختن کوشت و اعضا
و تشنج لیکن افساد چشم در وهم موجود است و اکر زرنیخ
یکشبانه روزی در و بماند آنرا پاک کند بقوت شدید
که هیچ چیز در تنقیه آن قایم مقام او نباشد فصل هفتم در تطهیر
زرنیخ باید که زرنیخ را در کفکیر آهن در آتش کداخته از آبکینه
سوده مطاعم سازند تا آنکه از آبکینه مثل وزن او با او مخلوط
شود و در خلال طعام زرنیخ را حرکت میداده باشند و اکر

از آبگینه اولا آنکه از آبی وپس از آن زرنیخ گداخته با آن بیامیزد
برای عملی که از آن مطلوبست جید تر باشد پس زرنیخ مطاعم را
یک روز از صبح تا شام در پیشاب آدمی سوده هفت مثل غمران
طبرزاسی بر آن بریزند ویکشبانه روز بگذارند بعد از آن طبرزا
ریخته بقدر غمر آن سرکه وثلث آن آبگینه تا ومثل مجموع آب
عذب بر آن انداخته بر آتش نرم بریزند تا آنکه مایعات را اندک
اندک نشف کند آنگاه زرنیخ را اولا بسرکه وثانیا باب شسته
خشک کنند ودر آوندی محفوظ دارند ودر تطهیر زرنیخ
طریق دیگر است آسان تر از اول وآن اینست که زرنیخ را مانند
دانهای نخود خورد شکسته در کفگیر آهن بر آتش گداز دهند
او را از کندر مسحوق یعنی از لبان سوده مطاعم کرده اند
تا آنکه مثل وزن خود از آن استیفا نماید بعد از آن او را
از شنگرف وکندر وآبگینه سوده باهم آمیخته مثل وزن او طعمه
دهند آنگاه سدس وزن او شنگرف وهمین قدر نوشادر
او را بخور انند وصاحب این عمل را می باید که از رایحهٔ شنگرف
احتراز نماید باین طریق که در هر سوراخ بینی خود قدری پنبه

بقطران

بقطران ترکرده نگاه دارد پس از ابتلای آتش فرود آورده سدس
وزن آن شب وربع وزن آن سیماب بر آن انداخته یک روز
کامل بسرکه شها بسایند بعد از آن ده مثل غمران سرکا و بر آن
ریخته بپشت وبکوزه در چاه نخفی مدفون دارند چون مدت
منقضی شود از چاه بر آورده باز بسرکه بسایند وبسرکه بشویند
وهفت بار باب شست وشو دهند تا آنکه آب صافی وعذب
شود آنگاه آنرا در سایه خشک کرده نگاه دارند

فصل هشتم در تصعید زرنیخ مطهّر زرنیخ را بعد وتمثل آن از
سیماب ملغوم کنند که لغم آن برای نعل وتاثیر احسن است
ودر عملی که از آن مراد است ابلغ پس اگر در اثال سفید رنگ
صعود کند فهو المطلوب والّا اگر بیاض اول درم شیر باقی
مانده آنچه از آن صعود کرده باشد کفته با سدس وزن آن
از نوشادر بر صلایه در سرکه بسایند وبعد از آن بسرکه
شسته سرکه را بریزند وچند بار باب بشویند تا آنکه آب
صافی وعذب شود آنگاه او را تنها با شوشه مس نصف عشر
وزن آن باشد وآبگینه سوده که مثل سدس وزن آن بود بسایند

و وقتی که نیک با هم مختلط شوند مثل نصف وزن آن سیماب با آن
اضافه نموده در اثال الصاعد کرده اند که اگر خللی و نقصانی در عمل اتفاق
نیفتد در رنگ و درخشندگی نیکوتر از اول صعود خواهد
کرد و باز اگر سفیدی آن پسند نیفتد عمل اخیر را بعینها اعاده
کنند که سفید صاعد خواهد شد و سفیدی آن پاکیزه خواهد
بود اما باید که از تندی آتش حذر کنند که افراط آتش آنرا
میسوزد زیرا که طبیعت زرنیخ قریب است بطبیعت کبریت **فصل نهم**
در تطهیر مس از مس سرخ صحیفها بسازند و آنرا با شش یک
عشر وزن آن مرداسنگ و ده یک عشر وزن آن از انکزه دیگ
مثل عشر آن از آب عذب و نیخ مثل عشر آن از آب کنند تا که افشرده باشند
طبخ دهند تا آنکه آب همه برود آنگاه صحیفها را از دیگ برآورده
بپارچه از صوف نیک مالیده هفت بار در آتش معتدل گرم
و در آب کنند تا سرد کنند و بهمین دستور هفت و یکبار
در روغن زیتون سرد کرده اند این تطهیر مس **فصل دهم**
در سفید کردن مس و شبیه ساختن آن سیم و این عمل بهترین
اعمالی است که هر مس را با اناده آن عوده و بلیناس هم در این صنعت

هم شاخوان او بوده یک رطل از مس مطهر که مقشر در آتش بگدازند
و اندک اندک توتیا سفید در روی بیندازند بقدر ده درم اندر زرنیخ
مطهر مصعد در وی از نقره سفید جید بیحید بروی بنهند
و ساعتی بقدر ان نکرد و اد روی خلط شود بعد منعکه نقره سفیدی
صافی خواهد برآمد که هیچکس را در آن شک نخواهد بود وقتی
که آنرا با سیم جفت بر آتش ثابت تر باشد و نرم تر بود **نوع دیگر**
نیم رطل از سیماب و سدس وزن آن از نوشادر و ربع وزن
آن از اسفیداج او زیر گرفته یکشبانه روز به صلایه نیک بسایند
پس ربع وزن جمیع از سحق زرنیخ زرد بر آن انداخته یکشبانه
روز دیگر بسایند آن قیام نمایند و در خلال سایدن
آنقدر که قوام آنرا برای سودن و آمیختن صالح کرداند ظرفی را
آب میداده باشند آنگاه در کوزهٔ سفالین محکم صنعت نهاده
کوزه را بگل حکمت بیندایند و در سایه خشک کنند و همچنین تو با
دیگر نطیین و بجفیف و بکار برده هفت ساعت در آتش قوی
نگاه دارند بعد از آن آوند را از میان آتش برآورده بشکنند
که آن دو وسنگ کشته و خشک شده خواهد برآمد لیکن رنگ آن

بترخی شنجرف نخواهد بود لیکن آنرا بکوبند کامل در سفیده بیضها
سائیده در سایه خشک کرده بعد کم رنگی رنگش آب دهند و بکوبند
ترکیب در سرکه سائیده هفت بار در سرکه و هفت بار در آب
عذب شسته خشک کنند بعد از آن مثل وزن آن از سیماب
بان اضافه نموده هر دو را با هم سوده و آمیخته در اثال تصاعد
کرده‌اند که سنگی بودن نقره صعود خواهد کرد لیکن سفیدی
آن کمتر از سفیدی نقره خواهد بود پس یک درم از آن برده درم
از مس مطهر که خواهند انداخت سیمی سفید خواهد شد که هیچکس
در آن شک نخواهد کرد **فصل یازدهم** در نرم کردن مس مطهر بدانکه
عملهای که بطریق واحد در اوقات مختلفه میکنند احوال نتایج
آن مختلف میشود زیرا که اشکال افلاک باختلاف اوقات
مختلف میگردد و هر عملی که مباشر آن شوند لابد است که اثار
نحسین در ان ظهور کند که نحسین از فلک بیرون نمیروند
پس هر گاه باشد که در بعضی از اوقات بر سیم مصنوع اثر خشکی
ظاهر شود که زیر خایسک بشکند و از آن ظروف و آلات نتوان ساخت
لیکن وقتی که آنرا با نقره یعنی سیم خالص جفت کنند خشکی آن زایل

کرده

کرده و ممکن نباشد که دراهم و غیرها هرچه خواهند از ان بسازند
و اگر کسی مضطر باشد که تنها از آن بی امتزاج سیم خالص دراهم
یا آوندی ساخته شود باید که آنرا بر آتش گرم کنند و در آب ملیّن
سرد کرده‌اند **صفت آب ملیّن** از برگ سمن جزوی و از برگ شفتالو جزوی
و از برگ امرود جزوی گرفته در حوضی کنند و سه جزء از شیر
ماده خر و سه جزو از آب کراث و نصف جزوی از آب غده
بران ریخته عفونت دهند باین طریق که چهارده روز آنرا در زیر
خاک مدفون دارند و بعد از انقضای مدت برگها را بر آورده
بکوبند که ریزه شوند و باز در همان آب بیندازند و چهارده روز
دیگر مدفون داشته بر آرند و برگها را بیفشارند و مثل عشر
عشر آن اندر روغن زیتون و همچنین از آب شیری که آنرا از قرع و انبیق
چکانیده باشند بر روی ریخته متعفن کرده‌اند باینکه چهارده
روز آنرا در سرگین اسبان و سرگین خران مدفون نگاه دارند
و در مدت تعفین هر روزی آب سرد بران میچکانیده یا پاشیده
میکرده باشند وقتی که ایام منقضی شود آنرا از جای تعفین
بر آرند و نگاه دارند که همین آب ملیّن است و از سرهای عظیم

صفت آب ملیّن اکبر که هرمس آنرا ایلیا ذن نام کرده یعنی آنکه
خشکی از و بگیرد و از برادهٔ سیم است جزوی و از برادهٔ سیم خرس
جزوی و از برادهٔ شاخ گاومیش سه جزو و از برادهٔ شاخ بزی
ربع جزوی کوفته از خون بزی بوزن جمیع و از زیت یعنی روغن
زیتون مثل آن بروی ریخته یکشبانه روز در سرگین مدفون
دارند و در روز دویم مثل آن از خون و مثل آن از زیت دو
روز سیم دو مثل جمیع از خون و زیت بران بریزند و مثل عشر
آن از زاج و مثل نصف عشر آن از نوشادر در وی داخل کنند
و اگر زاج و نوشادر را پیش از آن در آب حل کرده باشند و آن
آب را برین معمول بریزند بهتر نافع آید بعد از آن آنرا در قرع
انبیق بچکانند که آبی تابان سرخ رنگ خواهد برآمد و مس
سفید را سبب مناسبتی که در میان هر دو است نرم خواهد
کرد و هیچ چیز درین کار قایم مقام او نخواهد بود

فصل دوازدهم

در نقل کردن مس بهیئت و شکل از سرخ و این باب پیش ملک
هرمس از این ابواب بوده بدانکه لایق ترین جسدها در منتقل
شدن بهیئت زر سیم و مس است زیرا که سیم با زر و زر با سیم ممتاز

میکند و هیچ یکی در دیگری محدث کیفیتی ردی نمیشود و فضیلت
هیچکدام مفقود نمیگردد و بلکه وزن هر که بیشتر باشد
رنگ آن بیشتر مینماید پس هر دو در حال تمازج با هم اشتراکی
دارند و نیز زمان گداختن سیم با زمان گداختن زر متساوی
می باشد و این موافقتی دیگر است در طبیعت سیم را با زر
و مس در رنگ با زر از جمیع اجسام سبعه شبیه تر است
و زمان گداز او نیز با زمان گداز زر متساوات دارد
و او هم قابل نما از جنب هست لیکن قبولا و فروتر از قبول
سیم است که زر از نما از جنبا و یبسی و ثقلی کسب میکند
از این است که سیم بطبیعت زر نزدیکتر است از مس امّا
سیم را هم فضیلت رنگ سرخ است و قبول کردن او رنگ
زر خالص را حقانی ندارد که هر گاهی سیاهی اندبر آورده
میشود بمجرد ملاقات توتیا این رنگ در و محسوس میگردد
پس میشاید که امر چنان باشد که هرمس گفته که اگر توتیای
مطهر را بمقتضای حکمت بتدبیری صالح مدبّر کرده بر مس
مطهر بیندازند مس را زر کرده اند و ما اکنون ثبت بر طریق

اثر ایراد میکنم **صنعت تطهیر توتیا** بدانکه معدنیاتی که از کان
بر می‌آیند و اشیاء مصنوعه که شبیه بآن مینمایند از آن بی نیاز
نیستند که توتیای کبی تقیه و ملحیه و دماوندیه و دبیر الکیمیه که
بسبب احراق یا انطباخ مفرط در آنها متولد شده باشد
و بعضی را از آنها از بعضی دیگر امتیاز دهند چه آنها در اکثر
اعمال صلاح کار را بر نمی‌تابند و فسادی در آنها پدید میگردد
ازین جهت عنایت بتطهیر اجسام معدنیه از ادران و اوساخ
آن از مهمترین اموری باشد که ما را قصد آن باید کرد پس اگر
تطهیر توتیا مراد باشد ساعتی را اختیار کنند که زهره در خانه
خود بود و ماه متصل با و اتصالی مقبول و زحل در خانه
خود یا در شرف خود و در چنین ساعتی سه رطل از توتیا
گرفته باریک بسایند و بآب سیوم مسمّی بعراسوس معمود کرده
یکشب در میان آن آب نگاه دارند و روز دیگر آب را ریخته
اولا بسرکه مصاعد و ثانیا بآب عذب بشویند پس آنرا با نصف
وزن آن از سیماب و ثلث وزن آن از شنجرف و نصف عشر وزن
آن از نوشادر بسایند از روغن بیضها آب دهند و نصف عشر

در آتش معتدل بریان کرده مثل عشر آن مرداسنگ و همان
قدر از سیماب و مثل نصف عشر آن روسختج بآن اضافه نموده
بآب ثانی مسمّی بقوریال یکساعت بوصلایر نوم و نازک بسایند
از همان قوریال بقدر عمر آن بر آن ریخته یکشب در آن بگذارند
و روز دیگر آب را ریخته اولا بسرکه مصاعد و ثانیا بنمک آب
و ثالثا بآب عذب بشویند و بعد از آن خشک کرده سدس وزن
آن سیماب و ثلث وزن آن شنگرف بآن اضافه نموده همه را
باهم بسایند و بآب علّین مسمّی بالیلیاس از آب دهند آنگاه
در آتش معتدل بریان کرده یکشبانه روز باریک بسایند
و اولا بآب اول مسمّی بصابوس و ثانیا بسرکه و ثالثا بآب بشسته
محفوظ دارند که آن توتیای مطهر است در کیفیت استعمال
توتیای مطهر بدانکه توتیاء مطهر اکسیری عظیم است که مس را
در رنگ و رونق و قوّت و نرمی بشت ذر میگرداند چه اگر
وزن یکدرم از آن بر وزن بیست درم از مس بیفگنند زر
خالص گردد که هیچکس در آن شک نکند پس این باب را
محافظت باید کرد و از محرمان مصون باید داشت که از نفس

علوم واشرف ابواب **فصل سیزدهم** در تطهیر سیم خالص کرداینکه
سیم را یکبار گداختن آن با اندیشه قطعی مشهور است در کل از زمان و
جمیع بلدان پس ما را احتیاج بذکر آن نباشد **فصل چهاردهم** در اکسیر
سیم که سیم را برنگ زر سرخ نقل کند و تا بیر آن اکسیر محتاج است
بچهار قاعده **قاعده اول** کماش است از براده زر دو مثقال و از
براده سیم همین قدر و از نوشادر یکمثقال و از کبریت زرد همان
مقدار کرفته بر صلایه بسرکه شراب آن قدر بسایند که همه نرم
شود آنگاه پنج درم سیماب بران ریخته و یکشبانه روز نیک
سایند در کوزه سفالین یا در شیشه آبگینه کنند و آنرا بگل حکمت
اندایند و وقتی که ماه بر تثلیث مشتری باشد و مناظر اصل الخبیر
بود در تنور بنهند و بعد از هفت ساعت بر آورده محفوظ
دارند **قاعده ثانیه** از براده مس چرخ پنج مثقال و از دو شخیح محترق
دو مثقال کرفته دو شخیح را نرم سایند با براده ضم کنند مجموع را
با دو درم از نوشادر با آب تیغ ترش یکشبانه روز سایند از زیر
مصاعد آب دهند و یکدرم از نوشادر بان اضافه نموده یکشبانه
روز دیگر بسایند و در سایه خشک کرده نگاه دارند **قاعده ثالثه**

پنجمثقال از سیم خالص یکبار بگدازند و پنجمثقال از کبریت زرد بر آن
بپاشند تا بسوزد و آنرا بسایند و اگر قدری از آن باقی مانده
و نسوخته آنرا باز بر آتش اعاده کنند که یکبار بگدازند و از کبریت زرد
آنقدر که آنرا بسوزد برو اندازند باب مستودع قوت چرخ یکشبانه
روز بسایند بعد از آن یکمثقال از مس سوخته و همین مقدار از
براده سیم و از براده مس و سه مثقال از نوشادر بان اضافه
نموده از جوهر مریخی نکو آنرا آب دهند و یکشبانه روز بسایند
در سایه خشک کنند **قاعده رابعه** از براده سیم دو مثقال و همچنین
از براده مس کرفته هر یکی را علیحده بماء الدم مصاعد بسایند آنگاه
پنجمثقال از سیماب بان اضافه نموده مجموع را بار دیگر بسایند
و نمک با هم آمیخته یکمثقال از نوشادر و مثل آن از بورق و همان
قدر از شنکرف بران بپاشند و یکشبانه روز آنرا نرم سوده
کرده هفت ساعت بر آتش معتدل بریان کنند باز بسایند
و از آب چهارم یعنی طریلس آب داده در سایه خشک کنند
و از طریلس آنقدر که بردارد آب دهند و در خلال آب دادن
میسایند باشند پس در سایه خشک کرده باز از طریلس آب دهند

وخشک کنند همچنین سه بار بعد از آن خشک کرده نگاه دارند
پس وقتی که ماه متصل بمشتری باشد اتصال مقبول و مشتری
مستقیم بود در خانهٔ خود یا در شرف خود این قواعد اربعه
بر آتش جمع کرده از روغن بیضها که بفرع انبیق برآورده باشند
آب دهند و باید که آتش نرم باشد آنگاه جمله را در شیشه
نهند و شیشه را بگل حکمت مطین ساخته خشک کنند همچنین
سه مرتبه تطیین و تجفیف بعمل آورده هفت ساعت در آتش
معتدل القوه نگاه دارند بقوت آتش تند کرده بعد از آن
از آتش برآرند که مجموع را سنگی سرخ شده خواهد یافت که اندکی
بسیاهی میزند همین اکسیر است این محفوظ دارد و علت
اولی و مدبر عالم را شکر و سپاس بسیار بگوید که بر تو انعام
کرده و ترا بتحصیل چنین نعمتی موفق گردانید **صفت** انداختن
این اکسیر از سیم خالص چند نخود مثقال گرفته آنرا گداز دهند
و سه بار در آب ملح شور اندر باز بگدازند و بعد از آن
بیفشانند وقتی که هر دو یکی شوند یک مثقال ازین اکسیر
در میان ورقی از زر پیچید بطریقی که وقت انداختن باز محیط

باشد تا آتش باو نرسد و نسوزد مگر بعد آمیختن آو به سیم
و آنرا ساعتی بر آن سیم گداخته بگردانند و بپوشند بعد از
آن بوته را از کوره بردارند و آنرا در آب ملح کرده اندر
بردارند نقرهٔ خالص خواهد برآمد که کسی را در آن شکی و تردیدی
نخواهد بود **فن ثالث** در ترکیبات سمیه مشتمل بر پانزده فصل
فصل اول در ترکیب سمی که گفت هر کس وقتی که مریخ
در عقرب آید خون آدمی در حال برآمدن آن از رگها گرفته
فی الحال ببرد مثل آن شیر ماده خر بدوشند و اگر شیر را دوشیده
بر خون بریزند و هر دو گرم باشند بهتر چیزی باشد از جملهٔ خون
و شیر مقدار دو رطل برداشته برابر بسدس وزن آن بیضها
ماهی با هفت بیضه کوفته در میان آن نهاده چهل و نه روز
در چاه تعفین مدفون دارند **صفت چاه تعفین** در زمین
هموار چاهی مدور یک فراخی سر آن دو گز و عمق آن سه گز باشد
کنده درون آنرا گچ کنند و وقتی که تعفین چیزی خواهند
آنرا میان قدحی نهاده در قعر این چاه بنهند و قدح را طشتی
که مقدار فراخی چاه باشد پوشیده بالای طشت سرگین اسب و خس

باهم برابر تا سر چاه بیانبارند و بعد از هر پانزده روزی سرگین را
تغییر دهند و در هر روزی هفت بار پیشاب بر آن بیفشانند هر بار
نیم من نیم من و دو بار آب سرد بر آن بپاشند این است صفت تعفین
پس وقتی که در چهل و نه روز اخلاط مذکوره متعفن شوند
قدح را از چاه برآورده آنچه در آن هست همه را در هاون
خلط کرده نیک بکوبند خواه که مهادر آن افتاده باشد خواه نه
پس از بیضهاء مور آن قدر که ممکن باشد بآن اضافه نموده مثل
وزن آن بیضها و پیاز عنصل نرم کوفته در آن خلط کنند خلطی
تا تمام آنگاه مجموع را در قدح نهاده سر قدح بپوشند بدستور
در چاه تعفین نگاه دارند و چون مدت بگذرد قدح از چاه
برآورده ما فی القدح را در طبقی خشک کرده بشیشه بردارند
و این آن سمّی است که هرمس آنرا لینباد نام کرده و بعضی گویند
است که قوت این زهر زود بدل میرسد و خون زرد را میکشد
و یک خوردن از آن یکدرمسنگ

فصل دوم در صفت سمّی بطالمیوس

گفته هرمس وقتی که زحل در اوج خود آید از زرنیخ زرد جزوی
و از نوشادر جزوی و از کبریت زرد جزوی سائیده در سرکه شراب

مصاعد ثقیف که سه مثل جمیع ادویه باشد منقع سازند
پس از سیماب جزو و از براده اسرب جزوی بر صلایه نهاده آن
سرکه و ادویه که در آن منقع بوده بر آن بیفشانند و همه را تا دو
روز سائیده در خونی سفالین انداخته لت کنند و چهل
روز سرگین مدفون داشته برآرند و به آبگینه بردارند
و شیشه را در خانهٔ تاریک معلق نگاه دارند و این آن زهر مریخی است
که وزن یک دانگ از و در شراب یا در طعام میکشد در همان روز
که بخورد و تلافی نمیشود و می باید که ابتداء عمل و ترکیب این زهر
وقتی باشد که ماه بر قران مریخ یا کواکب مشهوره برأس الغول
بود

فصل سیم در صفت سمّی معروف بر بیشو بیشی گفته هرمس

وقتی که مریخ در برج اسد آید آن برجی است که در و طباع مریخ
ظاهر میشود از فربیون بوزن پنج درهم باریک سائیده نگاه
دارند و از افاعی جبلیه که از آب دور باشند سه تا را گرفته
سرها و دمهای آنها بریده در هاون بکوبند کوفتنی سخت تا آنکه
مثل مغز استخوان کردند و بعد از آن مصاعد آب داده یکساعت خلط
کرده در قدح آبگینه کنند فربیون سوده را بر آن بپاکنند و آن قدح را

در میان قدحی از آهن بنهاده قدح آبگینه را سرپوش کنند و آن دو قدح
باهم بچسبانند و بگل حکمت مطین ساخته در سرکین تازه دفن کنند
و کسی را بفرمایند که هر روز سه مرتبه بران سرکین پیشاب میکرده
باشد تا آنکه ماه در فلک خود یکدوره تمام کند زیرا که ابتدا
عمل در وقتی بوده است که ماه با مریخ در اسد قران داشته پس در
زمانی که ماه بعد یکدوره قمری بموضع اول آید با مریخ قران
کند در وقت قران ثانی آنرا برآرند سرپوش را برداشته ما فی
القدح را در حقهٔ آهن نگاه دارند و این آن زهری است که قدر
دو دانگ از آن در چهار ساعت میکشد **فصل چهارم** در صفت سمی
موسوم به انالیمون گفت حکیم وقتی که ماه از اتصال بمریخ منصرف
شود و بزحل متصل گردد و از زرنیخ وزن دو درهم و از نبات
همچنین مقدار و از رصاص ابیض یعنی قلعی دو تا از بیضهاء مور
وزن یکدانگ گرفته همه را بقوت در هاون بکوبند تا باهم مختلط
شود پس بعد غمر آن آب باورنج بران انداخته چهل روز در سرکین
مدفون دارند و هر روزی سه بار بران سرکین پیشاب میکرده
باشند بعد از آن برآرند و در حقه از مس بدارند و این زهر است

که حکیم

که حکیم ثرودیطوس آنرا استخراج کرده و انالیمون نام آن نهاده و معنی
آن مخفی است زیرا که وزن دو درم از آن وقتی که معدهٔ آدمی با
طعام یا شراب در آید در همان روز تب گرمی سوزنده و مرضی شدید
پیدا شود که روز چهارم از ان جان نبرد و بر خورنده آن اما
زهر ضرر ده پیدا نشود هیچکس گمان نبرد مگر اینکه موت او
بسبب مرضی است که در او حادث شده و اگر فراهم آوردن بیضهای
مور دشوار شود در سوراخهای موران سرکه بچکانند
که بیضهاء خود را برداشته از سوراخها برآیند آنگاه بیضها را
بگیرند **فصل پنجم** در صفت سمی مدعو به جغرانیاس از سوختن
مس و آهن و ارزیز سیاه از هر یکی جزئی کعشر بصلا ابار ارزیز
سیاه با نصف جزئی از نوشادر یکشبانه روز سائیده از زرنیخ
زرد جزئی و از زرنیخ ثلث جزئی و از قلی جزئی با ان ضم کرده
مجموع را یکشبانه روز دیگر بسایند پس از زیبق چهار جزء
و از کبریت جزئی با آن اضافه نموده باز یکشبانه روز سایند
در اثال مطین بگل حکمت متصاعد کنند که جسمی سنگ گشته
صعود خواهد کرد و وزن یکدرم از آن در دو روز خواهد

کشت و آنرا علاج نخواهد بود **فصل ششم** در صفت سمی که آنرا افنباد
ابنانوشتی ترکیب کرده از قلی و از آهک اجزاء متساویه و از زرنیخ
و کبریت زرد سدس جزوی و از نوشادر ثلث جزوی کوفته مثل
غمر آن پیشاب اسپان بر آن بریزند بپزند و بکوبند در چاهی سرد
در حوضی بگذارند و هر روز سه مرتبه آنرا می جنبانیده باشند
پس از حوض بگشایند تا آب از آن بحوضی دیگر روان شود
آن آب را با آتش نرم طبخ دهند تا بقوام شهد آید و آنرا محفوظ
دارند بعد از آن جزوی از صراصر و عقارب و جعلان و نمل
آنقدر که میسر شود یعنی هر کدام بدست آید و اگر ازینها گرفته ها
باشد ابلغ است باید تا از وزغ و زنبور جمع کرده نیک بکوبند
و ده مثل غمر آن از سرکه سخت ترش بر آن ریخته و یک ضفدع صحیح
در آن انداخته بپزند تا آنکه جمیع مهرا شود پس آنرا اضاف کرده
از شیره یتوع هر قدر که بهم رسد با آن اضافه نموده و اگر یتوع حاضر
نباشد ده یک جزو از سقمونیا در آن داخل کرده بر آتش نرم طبخ
دهند تا آنکه منعقد شود و ببندند آنگاه در آفتاب بگذارند
که خشک شود بعد از آن آنرا خشک کرده در شیشه نگاه دارند

و این زهریست قاتل و یک خوردن از آن بیکدرم در طعام یا در
شراب **فصل هفتم** در صفت سمی که آنرا ایلا ایلاوس خوانند
از پیاض عنصل که آن اصقیل است مقدار دو رطل گرفته سخت
بکوبند و از برگ و شاخهای لاغیه سه رطل و از بصل لوف
نصف رطل با آن جمع کرده مجموع را بقوت شدید کوفته
قدر غمر آن از پیشاب اسپان بر آن بریزند و یک شبانه روز بگذارند
بعد از آن جمله بجایی برند که بغیر لمس افشرده شود پس آب آنرا
بر آتشی نرم بجوشانند تا بقوام عسل آید آنگاه در قدحی
دیگر نهاده سر قدح را بطشتی از شبه پوشیده در چاه
تغضیع دفن کنند و بالای طشت سرکین اسپان بیانبارند
و چهل و دو روز مدفون نگاه دارند و هر روز سه مرتبه
بر آن پیشاب میکرده باشند و بعد از چهار روز سرکین را
تغییر دهند و چون مدت منقضی شود از چاه بر آرند در آفتاب
بگذارند تا رطوبت آنرا نشف کند یا بر آتشی نرم سست تا خشک
شود و این زهریست که وزن یکدرم از آن میکشد در دو روز
فصل هشتم در صفت سمی که آنرا اقیاناثا نامند تا ویل آن مانع

ملوکه است از مارهای بزرگ بهمن سر که در کوه باشند و دو دان
آب دو تای کلان را گرفته سرهای هر دو ببرند و دمها را بحال
بگذارند پس شکمهاء هر دو را پاره کرده آنچه در شکمها باشد
برآرند و مرارها را نگاه دارند و سرها را سخت کوفته با چشمها
هر دو که خود بریده باشند و هر پاره از آن مقدار ده درم سنگ
باشد در دیگی کلان بینبازند و از هر یکی نوشادر بدان ترد ششم
باشد بیست رطل باران ریخته با آتش نرم بپزند تا آنکه مهری
آنگاه آب را صاف کرده روغن بکشند و این زهریست که یکدرم
از آن در اشربه که خلط کنند در یک روز بکشد

فصل نهم در صفت
زهری که از آن بار اریس گویند و تاویل آن اینست که این زهر
بدو طریق میکشد یکی آنکه هر که او را بخورد جان نبرد و دیگر
آنکه اگر شمشیر یا کاردی یا تیری را آن آب داده و کسی را زخم
کنند با آن زخم بمیرد و هیچ تریاقی و علاجی از آن نجات ندهد
و ذت سیزده رطل از کیز هران منقع ساخته در آفتاب بحیزان بگذارند
تا خشک شود آنگاه بیست رطل آب باران ریخته هر روز بچوبی
که اندر خشنا بخیر باشد میجنبانیده باشند تا آنکه خشک شود

باز بیست رطل آب باران بریزند و در آفتاب بگذارند تا ده رطل
باقی ماند آنرا صاف کرده در آوندی نگاه دارند و این رکن اول است
بعد از آن از سونش مس جزئی و از سونش آهن نصف جزئی و
از نوشادر جزئی و از زرنیخ جزئی و از کبریت نصف جزئی گرفته
مجموع را بمصلایه یکشبانه روزی به پیشاب خر سایند از
رکن اول اندک اندک آنرا آب دهند تا همه را استیعاب کند
پس از آن گند شده رطل و از شاخهای لاغیه که آن گیاه شیر مر
نصف رطل گرفته مجموع را بکوبند بران اندازند در آوندی
معجون کنند و چهارده روز در زیر سرگین کره اسب بیشاب
میکرده باشند و موضع نداشته برآورند و بغیر جلسو افشره بظرفی
بردارند

فصل دهم در صفت سمی معروف به اثاناسیاس و معنی
آن سم ساعتست و این زهریست که از مرارات ساخته میشود
و مرارهای سه مار از مارهای کلان کوهی با مرارهٔ کرک و
مرارهٔ کفتار و مرارهای هفت سال کلان و مرارهٔ عضایه
از عضایها که در مقابر می باشند جمع کرده عضایه و مارها را
بعد از کفانیدن و بریدن گوشتهای آنها در بیست رطل آب باران آنقدر

نرم بریزند تا آنکه پنج رطل باقی ماند آنگاه آب را صاف کرده هفت شبانه
بوقت مرارها از آن آب گرفته بر مرارها بریزند و مرارها را بسیج آهن
تحریک داده وزن دو درم از عفص خشک و سه درم از نوشادر
بران انداخته مجموع را با هم خلط کنند خلطی جید و آنرا چهل روز
در چاه تعفین متعفن کردانند و از چاه برآرند و با وندی بردارند
و این زهر ساعتی که وزن چهار جو از آن در یکساعت میکشد

فصل یازدهم در صفت سمی که آنرا شیشة الالماس خوانند و تاویل
کنند که الماس خود است از بیش یک درم و از سنبل رومی دو درم
و از کژدمها هفت تا و از مشک نصف درم گرفته هر یکی را علاحده
سوده باهم خلط کنند بعد از آن مرارهٔ مار بزرگ و مرارهٔ
اسود سایح و مرارهٔ سگ و مرارهٔ کرگ و مرارهٔ کفتار و مرارهٔ
گربه با شیر بران انداخته مجموع را با هم خلط کنند خلطی تا عجین
بشود در قدحی نهاده چهار روز در زیر سرگین مدفون داشته
برآرند و در آوندی نگاه دارند و این زهریست که وزن دو جو
در طعام و در شراب هر که از آن بخورد در همان روز هلاک شود
و وقتی که دم کاردی یا شمشیری بآن آلوده کسی را زخم کنند اگر بمیرد

واگر

واگر کسی آنرا بدست بگیرد و آنقدر که دستش گرم شود بدست
نگاه دارد و بعد از ساعتی هلاک گردد

فصل دوازدهم در صفت سمی
که آنرا اسیاطوس گویند و تاویل آن نباتی است که از نباتات دریا کشند
محیا یا بدا یا اسقیل که آن عنصل است وزن ده رطل کوفته و بریده
کرده از شیره لاغیه هر چه میسر شود بران بجنبانند و هر چند
شیره بیشتر باشد جید تر بود از شاخهای کوفته لاغیه دو رطل
و از سقمونیا نصف رطل و از باقلای هندی ربع رطل با آن
جمع کرده مجموع را بکوبند و باهم بیامیزند و از اشنان سیزده
رطل و از آب کرفس یک رطل و از پودنه دو رطل و از آب تربد ده رطل
و آب سداب یک رطل و از آب نعناع یک رطل و از آب پیاز دو رطل
و از سیر کوفته دو رطل بران ریخته چهارده روز در حوضی بگذارند
و هر روز آنرا بچوبی از چوب انجیر متحرک داشته باشد پس چهارده
روز دیگر مدفون دارند و درین مدت تحریک ندهند بعد از
آن بیفشرند و آب آنرا صاف کرده بیست و یک روز در زیر سرگین
مدفون داشته برآرند و در آوندی بگذارند و این زهریست
که باسهال و تشنج و تقطیع جگر و خون برآوردن از آن خورنده را

میکشد و شربه ازان یکدرم است و هیچ تریاقی ازان نجات نمیدهد
فصل سیزدهم در صفت سمی که باسهال دموی میکشد از مازریون
نصف رطل و از فربیون ربع رطل و از حب النیل کوفته نصف رطل
و از خربق سفید ربع رطل کوفته و از شحم الحنظل خشک ربع رطل
کوفته این ادویه را سائیده بیزند و با هم بیامیزند و در آبی که ده
درم نوشادر در ان حل کرده باشند بکوبند و دو شب نگاه دارند
و بعد از ان در آب سائیده و بقوت مالیده بیفشارند و آب را
صاف کنند و در آفتاب تابستان یا بر آتش نرم که گرمی ان زیاد
بر حرارت قویه آفتاب نباشد بنهند تا آب خشک کنند و جوهر
ادویه مذکوره باقی ماند بس مثل پنج هزار ان ادویه بتوع بران
ریخته آنرا نیز خشک کرده محفوظ دارند آنگاه از سونش مس
پنج درم و از سونش آهن همین قدر کوفته بیز که مصاعد با پنج درم
نوشادر یکشبانروز سائیده بان محفوظ خلط کنند و مجموع را
خشک کرده نگاه دارند و این زهر بیست شدید النکایه که معده
و معدها و جگر را میسوزد و اسهال خون میکند و هم در آن روز
میکشد **فصل چهاردهم** در صفت سمی که بافراط خون میکشد ربع

رطل از زعفران کوفته در پنج رطل از آبی در آن پنجاه درم زنجبیل
و همین قدر فلفل و ده درم از قاقله و بیست درم دارچینی
منقع کرده باشند تر نهاده یکشبانه روز بگذارند و بعد از
ان زعفران را سائیده باز در آن اب منقع کنند یکشب و ان
نگاه دارند بس در آفتاب نهند تا خشک شود و این زهر بیست
که وقتی دو درم که ازان بخورد در آن روز اول بجنون بکشد
فصل پانزدهم در صفت سمی مسمی برانوروس و تفسیر و تاثیر
آن زهر سرد است از افیون مصری خالص دو درم و از کافور
قیصوری نیز همین مقدار با هم جمع کرده بیابند و کسی که خواهند
بکشند قدری ازان بخورانند که قوت را ساقط خواهد کرد
و حرارت غریزیرا فرو خواهد نشانید و درد محسوس نخواهد شد
وصیت ما پیش از این در وقت مقدمات ذکر کردیم که قوای
طبیعیه بقوت ما دو قوی میشوند و بضعف آن ضعیف میگردند
پس نمیشاید که این زهرهای مهلک را بکار برند که وقتی که ما
ضعیف شده باشد ~~بسبطل~~ [illegible] خاطر بکلی از مسعود نبود
و کسی که آنرا استعمال کرده و از آنچه ما گفتیم جاهل بوده و یا دیده

دانسته مهمل کذاشت وکمان برد که تاثیر ماه کمتر از تاثیر
زهر است خطا کرد و از راه منحرف شد و بمقصد نرسید
زیرا که طبیعت را در غایت قوت آسمانی در زیاده آمدن
بر زهر ممد آن باشد کار عینکند و اثر عنید هند ناچار از شرف
ماه بودن او در سرطان و اتصال بیکی از سعدین و تثلیث
و تسدیس او با آفتاب حذر باید کرد تا مقصود حاصل
شود

فن رابع در تریاق مخلصه از سموم مشتمل بر شش
فصل

فصل اول در صفت تریاقی معروف به سانوس و تاویل آن
سبب حیات است و آن از ترکیبات مهلائیل ابن سید نسان
از حب الغار ده درم و از سنبل الطیب چهار مثقال و از
جنطیانای رومی پنج مثقال و از هر یکی از مر و بیخ کبر و بیخ
کرفس و بیخ سعتر بهنی و از پوستهای بیخ انار و بیخ رازیانج
و بیخ سوسن آسمانجونی و از زراوند دراز سه مثقال و از
هر یکی و از دارچینی و سلیخه و قرنفل و قاقله و قردمانا و زنجبیل
و مو بیخ و مصطکی و زعفران دو مثقال کوفته مجموع ادویه را
سائیده و بیخته در شهدی منزوع الرغوه معجون کنند و

در

در آوندی نگاه دارند یکبخوردنی از آن یک و نیم درم است

فصل دوم در صفت تریاق هرمس کبیر که از جمیع سموم شفا میدهد از قاشول
پنج درم و از جنطیانای رومی و حب الغار و اسارون و شاهسفرغم
و بادرنجبویه و عود هندی از هر یکی ده درم و از چوب صندل
و درنا سفته و بسد و بهمن سفید و سرخ و مرجان و قسط
و میعه و لادن و کندر و قرنفل و سادج و قرنفل و زنجبیل
و از هر یکی شش درم و از بیخ سعتر و بیخ سوسن از هر یکی چهار
درم کوفته جمیع این ادویه را سائیده و با هم آمیخته در شهد
منزوع الرغوه معجون کنند و در آوندی بردارند

فصل سیم در صفت تریاقی که هرمس آنرا افیلیوس نام کرده و تاویل آن
مثبت حیات است بگیرند از جوز هندی دو رطل و از شکوفهٔ
صنوبر ربع رطل و از دارچینی نصف رطل و از قاقله ربع
رطل و از هر یکی از قرنفل و ساذج و زنجبیل و مصطکی
و مقل کبود و کهربا یلنا وقیه و از هر یکی از مامیران و زعفران
و نصف اوقیه و از الوج و عاقرقرحا و فلفل و دار فلفل
و بزر بانجر و بزر الرشاد و شونیز و بزر الریحان از هر یکی اوقیه

وازهر یکی از میعه سایله وکندر یک اوقیه وازانکزه دو اوقیه
وازهر یکی از فراسیون وجعده واشنه یک اوقیه واین ادویه را
سائیده در شهد منزوع الرغوه معجون کرده در آوندی
نگاه دارند وشربه از آن یک مثقال است برای همه زهرها

فصل چهارم

در صفت تریاقی که هرمس برای دفع سموم آنرا ترکیب کرده هرمس
وقتی که مشتری به بهترین وجه نزول کند بگیرند از پازهر خالص
جزئی واز لولو جزئی واز بسد ثلث جزئی واز درونج سه جزء
همه را در هاون نرم سائیده بقدر نیم آن از آب بادرنجبویه
بران اندازند وسدس جزئی از زعفران داخل کرده از وقت
طلوع مشتری تا هنگام غروب آن باهم خلط کنند وقتی که مشتری
غایب شود بردارند آنگاه مغز سر ابن عرس در آن اندازند ونیک
آمیخته بندقها از آن بسازند هر یکی مقدار یکدرم پس کسی که
زهری خورده باشد یا جانوری زهردار گشته اورا گزیده باشد
باید که روغن گاو خورده قی بکند بعد ازان یکی ازین
بندقها باب شیرین بخورد واین عرق بکشد وهرچه در جوف او
باشد سوای مرازه او بگیرد وبآب غسل کند وانرا بیان کرده اند

عقب

عقب خوردن دوا بخورد که از زهر خلاص یابد اگرچه سختترین
زهرها باشد

فصل پنجم

در صفت تریاقی که هرمس آنرا ایلاوتوس
نام کرده وتاویل آن شدید النفوذ است نظر کنند بمشتری وقتی
که بدرجه پانزدهم از برج سرطان نزول کند بگیرند از فاوانیا
که عود الصلیب است ده درم وازهر یکی از کهربا وزعفران دو درم
واز بادرنجبویه یک ونیم درم واز ناد زهر مثل نصف وزن جمیع
هر یکی را علاحده بکوبند کوفتنی ناعم ودر هاون همه را خلط کرده
از روغن لوز مقدار غمر آن بریزند وبیامیزند وباید که ابتدا
عمل در وقتی باشد که ماه در موضع مذکور بقران مشتری بود
وچون از عمل فارغ شوند آنرا در حقه از زر ویا از بلور در سه ماه
نگاهدارند پس هرگاه خواهند که یکی را از زهر قاتل خلاص دهند
وزن یکدرم ازین تریاق اورا بخورانند که نجات خواهد یافت
وزهر بعرق از بدن او خواهد برآمد انشاء الله تعالی

فصل ششم

در صفت تریاقی مسمی بدرد هالوس وتفسیر آن ساخته شده
بگوشت مارها است بگیرند از مارهای کوهی ماری بزرگ سریع
الحرکت وسر ودم او را معًا یعنی در وقت واحد ببرند وشکم او را پاره

کرده آنچه درو باشد بیندازند و باید کرم و نمك هفت بار شسته
سخت بکوبند که مثل مغز استخوان گردد و آنرا با آتش معتدل
بپزند و بعد از انکه نضج یابد از آب برآورده دویم بار در هاون
کوفته بجده درم از هر یکی از قرنفل و زنجبیل و جوزبوا و قاقله و ساج
و فاشرا و جنطیانیای رومی و چهار درم انقوما نا و سه درم از هر
یکی از بزر کرفس و بزر جزر و فلفل سیاه و دار فلفل و حب الغار و
دو درم از هر یکی از زعفران و نانخواه سائیده بران بیندازند
و همه را در هاون خلط کرده از عسل آنقدر که کار دو بیز باهم بیامیزند
و معجون شیخین کرده اند بران انداخته سه روز در خنوری سفالین
بگذارند بعد از آن از هر یکی از افیون و لادن و زعفران دو درم
و از میعه سایله سه درم و از کندر شش درم سائیده و باهم
آمیخته خرده خرده کاو سوده بران بیندازند و با آنچه در خنور
گذاشته بیامیزند و در آمیختن هر دو باهم کوششی نمایند که نیك
مختلط شوند و بعد از آن دهن شهد دران داخل کنند تا نیک چینی
برسد و در خنوری بردارند و این تریاقی عجیب الفعل است که
جمیع زهرها را مقهور میگرداند و بعرق از بدن بیرون می آرد

فن عاشر در حرزهای المسمیه نافع در مرضهای عرق البرو
مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در صفت طلسمی شافی از جمیع امراض
خلق مثل خوانیق و خنازیر و امثال آن بگیرند ماری انعی که در ها
کوهی و دود کردن او ریسمانی از ابریشم رجالی که آن اطلس سرخ
چید فایق الحمره است ببندند او را بیاویزند تا بر ریسمان خفه شده
بمیرد پس آن ریسمان اگر فشرده کردن کسی که از امراض مذکوره مشتکی
شده باشد ببندند روز و شب ببندند از وقت اول وقت
بستن مرض او شروع در انحطاط و انحلال خواهد کرد تا آنکه
اثری از آن باقی نخواهد ماند **فصل دوم** در صفت طلسمی مسمّی
بر سیلادنس و تاویل آن عرق النساست و آن مرضیست عظیم
شدید الالم که هرگاه کسی را عارض شود از سختی درد آن مرضها
که صبر عمر او گذشته اند همه را فراموش کنند و آن از ران تا بپا
میکشد بعد از رگی که آنرا انسا گویند و از همین وجه بعرق النسا
موسوم شده پس اگر خواهند که طلسمی معمول شود که از اثر آن
غایت نظر کنند مشتری عقدی کند در آید بخانهٔ سرد و تر خود که حوت است
چهل و نه مثقال ارزیز بگیرند و از آن زنجیری مانند کمربند صفحه

مقدار کف دست که وزن آن شش مثقال باشد بسازند
و بر صفحه این صورت نقش کنند وقتی که ماه بمشتری متصل شود
اتصال مقبول یعنی از حوت یا از سرطان صاحب جرم را بر بهند
که زنجیر در میان آن خود ببندد و صفحه را بموضع درد مقابل دارد
و از مساعد آن جدا نکنند تا آنکه درد او زایل شود بعنایت الهی



فصل سیوم در صفت طلسمی که از عسر البول خلاص دهد نظر کنند
بمشتری وقتی که نازل شود بدرجه پانزدهم از سرطان حرزه
از بلور که وزن آن سه مثقال مستطیل شکل بسازند مدور و
مربع نکنند و اگر بلور نباشد از سنگی دیگر سفید سخت که
شفاف نبود هم رواست و بر آن حرزه مستطیل این مثال نقش
کنند که هرگاه آن منقوش حرزه را مریض بر بازوی خود ببندد
با نفس بعون الله بازوی خود ببندد مرض وی فی الحال انحلال یابد و زایل شود



فصل پنجم در خاتم مریخ این خاتم بدل و ترس ندهد را بدل
و دلیر کند و عمل وا قوت دهد و صاحب آن از دزدان و دشمنان
و هرگه از و هراسان باشد محفوظ بود و این عظیم ترین حرزیست
برای او در جنگها که او را از تیر و شمشیری که بر او زنند بیم نباشد
و اگر خصم با او معادات و دشمنی کند مقهور شود و نیز دست
او کوتاه و شخصی در خواب میترسیده باشد اگر آنرا با خود دارد
ترس او زایل شود و کسی که این خاتم با وی باشد مارها و زنبورها
و درندها نزدیک او نیایند و اگر بیایند او بر آنها غالب آید
و سالم بماند گفته هر کس وقتی که مریخ بجدی نزول کند و با
از عقرب باو متصل باشد از پولاد وزن پنج مثقال گرفته انگشتری

را نگینی مربع بسازند و این صورت را بر نگین نقش کنند و شرط آن اینکه
پشت نگین را مجوف بلند یا مجوف لبوه بینا لا نهند و این خاتم طلسمی است
از برای دفع فالج و لقوه و خدر و رعشه و سایر امراض بارد

فصل ششم در خاتم زهره و این خاتم در عطف و استمالت نسا
و قوت باه اثری تمام دارد و صاحب آن همیشه مسرور و شادمان
میباشد و زنانی که خناق رحم داشته باشند اگر آنرا با خود دارند
بزودی زایل شود و از باقی مرضها هم شفا دهد و زه بر ایشان
آسان کرداند و قطع نزف کند وقتی که زهره باول درجه بیست و ششم
از برج حوت در آید و ماه از ثور بر تسدیس او باشد و مریخ در عقرب
بود از مس زرد یعنی از برنج سپید انگشتری بوزن سه مثقال بسازند
و نگینی از سنگ لاجورد خالص از عروق و سنگ سفید ساطع

الزرقه بر آن مرکب کنند و این صورت بر نگین منقوش سازند
و باید که شکل نگین نیز مربع باشد و ابتدا نقش بر نگین در وقتی
باشد که زهره در اول درجه بیست و ششم از حوت بود و فراغ
از آن در زمانی که در اواخر درجه مذکور باشد و در حینی که ماه
در سرطان باشد خاتم در انگشت کنند و باید که در جمیع اوقات
یعنی در وقت ابتدای عمل نقش نگین و انگشتری و در انگشت
کردن ماه متصل بزهره باشد و از نظر زحل ساقط
بود لیکن تسدیس مریخ و تثلیث او با نظر زهره بغایت مختار است

فصل هفتم در خاتم عطارد این خاتم صالح است برای تسخیر
کتاب و قدما و اصحاب قلم و حکما و صاحب آن ذکی و المعی بود که
هر چه بشنود یاد گیرد و هیچکس بحث با و غالب نیاید بعلوم

عطارد بیر حکیمه علیه هر چه خواهد از او میسر شود و صدق و ظنون
او صحیح باشد و بواقع مطابق افتد و حکیم نفس و وافر عقل
و صاحب رای بود و بسیار مشکلها در خواب بر او بود حل گردد
و اگر این خاتم بر مصروع معلق کنند از الصرع نماید و اگر کودکان
که در خواب بترسند و شیکر بند معلق دارند ترس کودکان زایل شود صحبت آن
از ما قوله این شغایا بر مس طالیقون با آهن چینی و سیم و زر از هر یکی اجزای
متساویه گداخته باهم بیامیزند تا آنکه یک جسم گردد انگشتری بجنند دو مثقال
نشان نهد لیکن آن هم از اشکال باشد این عمل وقتی کنند که عطارد بر بیست و پانزده درجه از
برج سنبله نازل شود مستقیم باشد و از نحوس ساقط و متعالی که قمر از نحوس متصل
بعطارد شود یا در سنبله با او مقارن گردد این صورت بر نگین نقش کنند و فصی که
ماه در یکی از دو خانه عطارد بود و عطارد و قمر با هم ناظر باشند نقش کنند
ناظر به قبول انگشتری را در انگشت کنند والله اعلم بالصواب

۱۱ ... ۱۵۱ ... ۱۷ ۱۵

فن سابع در ذکر بعضی طلسمات مشتمل بر دوازده فصل فصل اول در
صفت طلسمی که از سیلان خون تسکین دهد و ترشح عافرا قطع
کند و خونی را که از زخمها یا بعضی از عضوها منبعث شود زایل
گرداند وقتی که مریخ بر طالع نزول کند وزن سی مثقال از آهن
پولاد کوشیر با وی بیدی بسازند مدور بلکه از جانب اعلی و از جانب
اسفل مقطوع بر دو سطح مستوی و از دو جانب دیگر بر دو سطح مستوی
و بر ظاهر آن صورت دو اژدها نقش کنند که سر هر یکی بجانب دم دیگری
باشد و در میان هر دو این کتابت بنویسند و بر طرف باطن او که متصل
به انگشت بود اژدهای تصویر کنند که سر او به سر شیر ماند متصل بر این
کتابت هر قوم سازند که تا دم او بر سر او متصل گردد و صورت این است و کتابت

۱۰۲۱ ... ۱۱۱ ... ۱۵۶ ... ۱۱۱

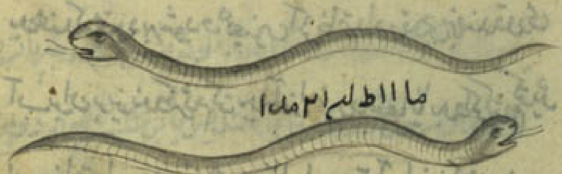
فصل دویم در
صفت طلسمی
که کژدمها را از شهر
دفع کند و از ضرر
آنها مانع آید و این همان طلسمی است که بلیناس در شهر حمص برای اهل
ساخته بود تا امروز باقیست وقتی که زحل در عقرب در آید فقاه بغیر

بر کردد طلوع برج عقرب را مترصد باید بود و از وقت
طلوع آخر جزء اول از عقرب بساختن این صورت که
نصف اعلای آن نصف انسانست و نصف اسفل آن
نصف کژدم شروع باید کرد بحیثیتی که تا هنگام تکامل
طلوع برج مذکور از عمل صورت فارغ شوند و بعد
از آن صورت را بر عمودی آهنین مرکب ساخته
بمسماری قوی محکم بر عمود استوار کنند و باید
که ترکیب آن بر عمود و عمل مسمار نیز در وقت طلوع
برج عقرب باشد یعنی از اول طلوع تا آخر آن و همچنین
عمل عمود و اگر تمام نشود روز دیگر که برج طلوع کند
تا وقت کمال طلوع عمل بکنند و با تمام رسانند و این
عمود را در میان سنگهای قوی بر زمین نصب کرده
گرد آن بنائی بر آرند که سقفی داشته باشد تا طلسم میان
شهر محفوظ بماند و هر گاه این عمل بکنند کژدمی در آن شهر بوده
یافته نشود که یا همه بگریزند یا هلاک شوند بلکه از هیچ کژدمی
ایجاد در نیاید و متکون نشود و قتی که پاره خاکی از آن شهر بشهری

دیکر

دیگر برداشته ببرند هر جا که آن خاک بنهند کژدمها از آن
ممنوع شوند و اگر قدری از خاک آن شهر با آب آمیخته قرصها
بسازند در وقت طلوع برج عقرب و بر دیوار بنائی که گرد عمود
بر آورده اند بچسبانند و بگذارند تا قرصها خشک شود خود
بیفتند دوائی باشد برای کژدم گزیده میگویم که بدهد او به شود
و لیکن امانی بود از اینکه شارب این دوا را کژدم بکشد

نوشته
نسخه دیگر که در [illegible]
۱۱۶ [illegible] ۲ [illegible]
نسخه دیگر
۱۱ ط [illegible] ۱۵۲
نسخه دیگر
ما ۱۱ ط [illegible] ۲۱





فصل سیم در صفت خاتمی که از گزیدن کژدمها شفا دهد بر نگینی

از بلور یا از بعضی سنکهاء سفید صورت کژدم نقش کنند و ابتدای عمل
در وقت طلوع اول برج عقرب باشد و فراغ از صورت در زمان طلوع
آخر برج و باید نقاش بساختن سر کژدم ابتدا کند تا آخر عمل دم او باشد
و وقتی که نقش صورت بر نکین خاتم کمال پذیرد و آن طلسم عقارب
باشد که صاحب آن از کژدمها مضرت نرسد و اگر کسی را کژدم کزیده
باشد و آصف پاک کند یا بعضی ادویه را باین خاتم مهر کرده باو
بدهند که بخورد بهتر شود و همچنین اگر خاتم را در قدحی بنهند قدری
آب بران بریزند و کژدم کزیده آن را بخورد شفا یابد و اگر کژدم کزیده
این خاتم را ببیند نیز همین خاصیت دارد و شرط آن است که نزدیک دم
کژدم که بر نکین نقش کرده اند این کتابت باشد و کن هشت خواست



نسخه دیگر
امسرا البواه
نسخه دیگر



فصل چهارم در صفت طلسمی که عقب برانکیز دهد و از جمله
خاصیات این طلسم یکی آنست که اگر بر سر دیگی جوشان بنهند
جوشش آن را بالعود فرو نشاند و وقتی که مشتری بدرجه پانزدهم
از سرطان تحویل کند و زحل بر تسدیس یا بر تثلیث او بود و مریخ
از و ساقط باشد و ماه بمشتری و زحل متصل بود اتصال مقبول
از جزع سرخ و تلخ مزه بر هیئت هدهد عمر البول نباشد این کتاب را
بران نقش کنند و این نام ...
یعنی ... هر کسی که آن را با خود نکاه دارد و بر خشم کرفته برآید از او
کرد و اگر پیش سلطان جابر یا جباری قاهر که از وی در هراس باشد برود ایمن شود



فصل پنجم در صفت طلسمی که درد گرده را دفع کند وقتی که زهره در
برج ثور نزول کند و ماه با او مقارن باشد یا متصل اتصالی
مقبول از سنگی سرخ رنگ یا از سفید دو ... شکلی بر مثال کلیه
کرده بسازند که وزن هفت مثقال باشد و بر یکی از دو جانب
آن این صورت نقش کنند و آن را سوراخ کرده بر رشته از ابریشم زرد بر
بازوی کسی که درد گرده داشته بر بندد که باذن الله تعالی به خواهد شد



فصل ششم در صفت طلسمی که از درد جگر شفا دهد وقتی که مریخ
در بیست و هشتم درجه جدی نزول کند و ماه با او متصل باشد
و از مریخ منصرف باتصال زهره از سنگی سرخ جزع یمانی
تدویر و استطاله بسازند و اگر بر مثال جگر تراشند جیدتر باشد
و بر آن سنگ صورت مرد که صورت این کتابت نقش کنند و آن را
سوراخ کرده دوالی از ادیم در سوراخ آن کشیده بر صاحب درد جگر بر بندد
پوست

یا بینا و بزنند که بسرعت به خواهد شد ان شاء الله تعالی

فصل هفتم در صفت حرزه مسمی به سلاکو
و تاویل آن تعویذ
مبارک است



و فایده آن این که اگر کسی این جرزه را بر خود معلق دارد دایم الشباب
او دایم قایم باشد وقتی که زهره به برج ثور نزول کند و ماه از
سرطان با او متصل شود از زر و سیم که هر دو را کداخته برابر باهم
آمیخته باشند وزن هفت مثقال گرفته حرزه
بر هیئت تعویذ بسازند و در وقت طلوع برج
ثور این صورت را بر یک جانب او نقش کنند و بر
جانب دیگر مقابل آن این صورت منقوش
سازند و در زمانی که ماه بر زهره متصل
شود اتصالی مقبول دوالی از ابریشم سبز
در سوراخ آن کشیده بر خود معلق
کنند که مجرب است

فصل هشتم در صفت حرزهٔ طلسمی که از جستن چشم آرام دهد

وقتی که ماه با مشتری در برج سرطان قران کنند از جرغ سفید حرزهٔ عقیق

بسازند و بر یکی از دو جانب آن اینصورت نقش کنند و دو سوراخ

کرده رشته در آن بکشند بر کسی که از درد چشم مشتکی باشد

بیاویزند که در اسرع وقتی باذن الله تعالی تسکین خواهد یافت

فصل نهم در صفت طلسمی مسمی به انالیوسیس و تاویل آن نافع

درد دندان است وقتی که مشتری در برج سرطان مستقیم باشد

و ماه با و متصل بود از مس زرد که آن شبه است وزن ده مثقال گرفته

آن را بر هیئت حرزه بریزند و بر یکجانب آن اینصورت و بر جانب دیگر

مقابل آن این صورت نقش کنند و رشته از ظلسو ندرد در سوراخ آن کشیده

بر کسی که اندر درد دندان از او داشته باشد معلق کنند که زود درد او تسکین خواهد یافت

فصل سادس در خواتیم سبعه سیاره مشتمل بر هفت فصل

فصل اول در خاتم آفتاب کسی که این خاتم را با خود دارد در نظر

ملوک قدما و عظیم باشد و او را اکرام نمایند و او از ایشان

باغراض خود برسد و مردم از و در هیبت باشند و هیچکس

بروی به بدی دلیری نکند و آوازهٔ او پیش ملوک زمان بلند

کردد وقتی که آفتاب باول درجهٔ نوزدهم از برج حمل آید در آن ساعت
از زر خالص سرخ نوزده مثقال بگیرند و از آن دملجی بر هیئت خاتم
بسازند که فصّی مقدار آن یعنی نگینی کلان داشته باشد و باید که نگین
آن بوزن چهار مثقال بود و این صورت را بر نگین نقش کرده
بر آن دملج مرکب کنند چنانکه نگین را بر خاتم ترکیب کنند لیکن
می باید که فراغ از عمل و از نقش و ترکیب در زمانی باشد که آفتاب
در آخر درجهٔ نوزدهم بود وقتی که ماه از اسد متصل باشد با آفتاب
صاحب دملج دملج را بر بازوی خود بربندد که ملوک او را اکرام می
دارند و شان او پیش ایشان عظیم بود و حاجت او را اجابت کنند و در
نظرها مهیب آید هیچ یکی قدرت نیابد که بکوهی با و رساند و کسی بر او
تقدم نکند و باید که وزن دملج بعد از فراغ از نقش و عمل پانزده مثقال باشد که وزن … بنگین بود



فصل دوم در خاتم ماه این خاتم غوغای عوام و شورش و اجتماع ایشان را
تسکین می دهد و شغب اخبار و فتنه اراجیف را فرو می نشاند و قضاء حاجت
آن در فلاحت و کشاورزی قوی و زمین و حاجت روا می باشد یعنی هر گاه
بر سر خود زراعت کنند مثمر آید و بارور گردد و اگر او را بر شجر آبها اصلاح
افتد مستعد و آماده آن باشد و وقتی که برد دریا سیر کنند یا در … کلان
و سهمناک در آید از ضرر آب محفوظ باشد و زمانی که دریا بجوش شده و
موجها سخت پیدا شود و نشان آن تیره شدن رنگ آب باشد باید
که این خاتم را ببندد و در آب بیندازد که فی الفور شورش دریا تسکین
خواهد یافت چون ماه باول … از برج ثور نزول کند و بنزدهم
متصل باشد و میان ماه و آفتاب بیشتر از شصت درجه بود آنگاه
سفید خالص انگشترین بوزن سه مثقال بسازند و نگین انگشترین
هم از آن باشد و باید که نگین کلان و مدور بود و بر نگین این صورت
و این کتابت نقش بکنند و صواب آنست که فراغ از عمل انگشترین
و نقش ترکیب نگین پیش از بر آمدن ماه باشد از برج ثور و بعد
از آنکه از عمل فارغ شوند انگشترین را در سفطی محفوظ دارند تا
آنکه ماه باول درجهٔ سیوم از ثور در آید آنگاه اگر ماه متصل بعطارد

باشد و ناظر بر نحسی نبود انگشتری را بپوشند از نزدیک بودن
ماه براس و ذنب اجتناب لازم دانند و حد قرب ماه با آنها
که مضر میباشد دوازده درجه است اینها را باید دانست و از
جمیع اعمال طلسمیه رعایت آن واجب شمرد و بدانکه اگر با این
خاتم بر موم مهر کنند و آن موم مهر کرده را کسی با خود
دارد آن باسم قایم مقام این خاتم باشد



فصل سیم در خاتم زحل این خاتم صالح تسکین شهوت جماع
و تسکین هیجان دم و تسکین شری است و شب جگر و تب دموی
و تب محرقه و طاعون را زایل میگرداند و اگر کسی خنده مفرط داشته
باشد یا در سخن بیباک گو باشد هرگاه این خاتم را با خود دارد

خنده

خنده او کم شود و سخن او با اعتدال آید و بی پیکان را عانت میکنند اعصاب را
قوت میدهد و عصب را استواری میبخشد لیکن همیشه با خود نباید داشت که باه ضعیف
میشود و خشکی و سودا غالب میگردد و این خاتم طلسم کرده اند است که از صاحب
آن میگریزد وقتی که کیوان به برج بیست و یکم از میزان یا به درجه دهم
از دلو در آید و ماه با دلو یا از میزان متصل باشد و مریخ از او ساقط
بود از ارزیز سیاه هفت مثقال بگیرند و انگشتری با نگین مربع بسازند و این
صورت بر نگین نقش کنند و زمانی که ماه در یکی از دو موضع مذکور متصل
بکیوان شود آن را درست کنند و سر آن را بجنس که پشت نگین دا بخور کنند سیاه
کلان بیالایند و از صاحب این خاتم دشمنان در هراس باشند
و قدر او عظیم شود و در چشم مردم بزرگ نماید و همسران در
مجالس بر او ترفع نکنند و خصم بحجت با او بر نیاید



فصل چهارم درخاتم مشتری این خاتم ضعف دل وخفقانرا
مصلح است که از لذهرد و میکند وغشی وقولنج را زایل میگرداند
وصاحب آنرا مردم دوست میدارند ومهابت وبردشمنا
استیلا می یابد وخلق ثنا خوان او میباشند واکر اورا با خصمی
محاکمه اتفاق افتد برا وظفر یابد وبمرادی که ازو خواهد
برسد واین خاتم بر تسخیر قضات واهل دین اثری
عجیب دارد وصاحب آن بهر حاجتی که متوجه شود فیروزی
یابد وخطوطی که در معاملات خود بنویسد از خطا سالم
باشد ووقتی که مشتری بدرجه پانزدهم از برج سرطان درآید
وماه از حوت با و متصل باشد از زر قلعی شش مثقال
کرفته خاتمی با نکین مربع بسازند واینصورت را بر آن نقش
کنند ونشانی که مشتری در درجه مذکور از سرطان
باشد یا قریب بآن بود این خاتم را در انکشت کنند یا قریب بآن بود
این خاتم را در انکشت کنند که تاثیر ها مذکور بظهور آید لیکن باید
که همیشه بر طهارت باشند وبا آن در جای ناپاک در نیایند بحمام نروند
وبتوان اینکه پشت نکین را بخون خرچنک نهری وخون ماهی بیالایند

نقشا

فصل چهارم در صفت طلسمی که مضرت مارها باز دارد واین
طلسمی است که حکیم بلیناس در سوری که محافظت آن مینمود بعمل در
آورده بود باین طریق که طلسم را بر سنکی نقش کرد [illegible] جمله سنکها
سورکنا شد در آنجا باقی ماند ومنفعت این طلسم آنست که مارها
هرجا که باشند از این طلسم بکریزند واکر یکی را مار کلانی کزیده
باشد واینصورت منقوش را ببیند از بیهوشی که در و باشد
برآید وهوشیار کردد وصحت یابد ووقتی که ماه به نصف اخیر از برج
قوس نزول کند در هر درجه از نصف اخیر که باشد وطالع نیز بنصف
اخیر از قوس بود این صورت بر سنکی نقش کنند واکر آنرا بر
بازوبندی از آهن یا از پولاد نقش کرده بر بازو بربندند حرزی باشد
از مارها وهر که اورا مار کلانی کزیده بود ودر منقوش بازوبند
نظر کند از شر نجات یابد وسالم بماند واکر کلی یا غیر آن از عقاقیری که قابل انطباع
باشد مصحف دل بنود بان سحق کرده مار کزیده را بخورانند صحت یابد باذن الله تعالی

فصل پنجم در صفت طلسمی که ملخها را از اقالیم براند وفایدهٔ این
طلسم در نواحی شمال و در ناحیت [illegible] و اسود کی خلق خدا عظیم است پاره‌ای از
آهن چینی گرفته صورت جانوری پرنده از آن بسازند که منقار او
دراز باشد و جثه او خورد و هر دو پای او طویل و وزن او بیست مثقال
و بر پشت او این حرفها ١١ المامسه ٢٩ / حامرسح بود و بر زیر شکم او
صورت ملخ و زیر صورت این حرفها ٢ / ١٥٩١ و بالای آن این رقم
[illegible] نقش کنند و ابتدا در عمل طایر وقتی باشد که مشتری
مستقیم السیر بود و ماه در ثور یا در سرطان یا در حوت متصل باو
باشد و طالع دو جدی که مشتری در و بود و همچنین ابتدا نقش صورت
دکتابت در زمانی باشد که طالع جزو مشتری بود و ماه متصل
باو اتصالی مقبول بود از آن طایر را بر عمودی از آهن مرکب کنند و دیگر
قوی یا بغیر آن استوار کرده باشند و اگر بعمود بچسبانند هم روا است
لیکن باید که بشکم بچسبانند بلکه بهر دو پای او آنگاه در میان
ناحیه که دفع ملخ از آن خواهند بنائی بلند بر هیئت مناره هر قدر
که بلند کردن آن ممکن باشد بر آرند و در آن بنا عمودی که طایر
بر آنست مرکب کنند و گرد عمود بنائی بر دارند که بآن محیط باشد

و بران قبه‌ئی بر بندند که عمود و طایر را از باد و باران و تگرگ نگاه دارد
و چون این طلسم بر پا شود ملخ نزدیک بآن ناحیه نیاید و کسی را
که بر اعلای مناره باشد ظاهر شود که ملخ آن طرف را گذاشته بحدود
دو فرسخ یا سه فرسخ از این طلسم طلسمی دیگر عمل کنند و این طلسمات
مکوّن میکرده باشند بر وجهی که میان هر دو مناره دو
فرسخ یا کمتر از آن باشد تا آنکه ملخها گرد آن نواحی نگردد

فصل ششم در صفت طلسمی که هرمس آنرا برای تسکین بادهای سخت
عمل کرده و وقتی که موج را بآن صهر کنند و در دریا کشتی برانند
کشتی از بادهای تند ایمن باشد و اهل کشتی را جا بجایگاه خویش
آید و باد بر ایشان معتدل شود و این همان طلسم است که حکیم بلینا

در شهر حمص هنگامی که مردم از سختی بادهای تند بیش او متشکی شدند
در زمین باره شهر عمل کرده بود و بادها از ان باعتدال آمد و آن
تا امروز باقیست وقتی که مشتری در میزان یا در دلو باشد و جزو
اجتماع یا استقبال سابق در برجی از برجهای بادی بود و ماه از
برجی بادی متصل بمشتری و منصرف از ناظر غیر باشد از سنگ سخت
تر در نک پیکری بصورت آدمی بتراشند که بر دو پای خود بر کرسی
ایستاده باشد و در دست چپ او شبیه سپری کلاه که در روی و سینه
او را بپوشد و از سینه او جدا باشد و در دست راست او شمشیری
از سنگ خارا و می باید که همه از یک سنگ باشد و بر لنحت و
بر پیشانی او این حرفها ١٤ له سے ١١ لـ اط ٤ ٩ ٤ لیے ٥ م
ح ١١ ا م ٥ کم د ٥ ١١ ا ح ا م ح ١ ٤ لے ١١١ کم طح ع
١١١ حما ٥ ٥ و بر سینه او این حرفها ١٢ له طے ا هر ح لیے ٤ ١ ٩
٥ ٨٨ بسم ٢ ١٢ ل ٦ ٢١ ١١ جلے لم لیا ا سم ١٢١ البے و بر پشت
سر او این صورت نقش کنند و بعد از فراغ از عمل آن تراشیده پیکر را
در میان شهر بر بنای عالی قایم کرده نشانند و این پیکر اگر کلان تر شود
باشد که از باران و تگرگ بر آن بیم نبود حاجت نیست که او را بپوشند

واکو خود دو تا زانو بود بنای کرد او بر آرند و او را بآن محفوظ دارند
که بادها در آن ناحیه باذن الله تعالی معتدل خواهد وزید

فصل هشتم در صنعت خاتمی که از صاحب آن تب مثلثه یعنی تب ربع الثوره دور گردد
وقتی که مشتری و ماه مجتمع شوند در درجه پانزدهم یا چهاردهم
از برج سرطان انگشتری از سیم
بسازند که نگین آن هم از
سیم باشد بر نگین این صورت
که شکل سرطان است نقش کنند
و گرد صورت این کتابت بنویسند
که این طلسم تب ربع است

وقتی که کلی یابان مهر کرده صاحب ربع را بجو انند باذن الله تعالی شفا یابد

فصل هشتم در صفت خاتمی که تب هر روزه بلغمی را براند وقتی که مشتری
در برج ثور بود و بیشتر انچه در صدر و سر کرده باشد و ماه با او متصل
بقران یا بتسدیس و نه صل ناظر بماه نباشد انگشتری از قلعی بسازند که نگین
او مربع باشد و بر نگین اینصورت را نقش کنند که شفا بخشد



فصل نهم در صفت خاتمی که تب صفراوی و غب را که بکوفند و میان
آمده دافع بود وقتی که زهره در حوت باشد و ماه با او از سرطان متصل
بود و از سنخ ساقط از مس و سیم با هم آمیخته انگشتری بوزن سه مثقال
بسازند و باید که نگین آن سنگ یشم باشد و بر نگین اینصورت که صورت

نقش

نقش کنند و سر آن اینست که زهره در وقت عمل در درجه طالع باشد

فصل دهم



در صفت طلسمی که از تب دقیه که با اعضای صلبیه
در آویخته باشد شفا دهد وقتی که مشتری بحوت تحول کند و ماه از سرطان
با او متصل باشد از سیم خالص انگشتری بسازند و بر نگین آن صورت ماهی
نقش کنند و خاتم را در زمانی که ماه از سرطان یا از ثور متصل بمشتری شود
یا در حوت با او مقارنت کند در انگشت کنند و سر آن اینست که ابتدا کردن
نقاش بنقش صورت در وقت طلوع اول برج حوت باشد و فراغ از آن نزدیک
کمال طلوع برج بود بحیثیتی که یکی بر دیگری سابق نباشد این را باید دانست
و جمیع اینصورتها که مشابه صور فلکیه اند بر این قیاس باید کرد



فصل یازدهم در صفت طلسمی که آنرا حکمای اکبر افسطینوس خوانند
و معنی آن مصیبت هلاکت که هر شهری که خواهند بآن خراب کنند
و نخست در آن ببینانند وقتی که زحل بدرجهٔ دهم از دلو تحویل کند و
مستقیم باشد و ماه از منزل بر تثلیث او بود و مشتری از نظر بر زحل
ساقط باشد از آهن سیاه تمثالی بسازند که بر دو پای خود ایستاده
باشد و یک قدم را بر قدم دیگر و یک دست او بر سینه و دیگر بر سر داشته
او این کتابت اھ وے الـ ولے و بر شکم او این ۲۱۹۴ صے و ے
نقش کنند باید که ساختن تمثال و نقش کردن بر آن همه در حال
طلوع برج دلو باشد و اتصال ماه بزحل باشد و این طلسم وقتی که عام شود
آفتی عظیم باشد در خراب کردن شهرها و انداختن شر و میر اندر
مردم و چهارپایان در آنها و آن باین طریق است که طلسم را در میان
ناحیه یا شهر یا سرای که خرابی آن مطلوب باشد دفن کنند و هیچ کس را
سزاوار نیست که روا دارد این مصیبت باشد مگر برای کسی که مستحق آن
بود و در هلاک او راحت عالم باشد و اگر او برای غرض نفس و هوای
خود این عمل بکند و بآن هلاک کسی خواهد که هلاک او نخواهند
از راه خوبی که در صفات خود دارد و نفعی که از و بخلق میرسد او ظالم

باشد و صاحب تعدی و عدوان و تمرد و شایسته تر آنکه
مکافات شرعیه از صانع عالم تعالی و تقدس بر او نازل شود

فصل دوازدهم در صفت طلسمی که بآن استماله قلوب نمایند و دل هر که
خواهند بجود مایل کردانند و خود را در نظر او حسنی و دوستی دهد که مطیع
شود بر مواصلت حریص باشد و بطوع و رغبت پیش ایشان
آید از اسفیدروی سرخ زده بوزن هفت مثقال تمثالی بسازند و بر یکی از نعوت باو
اینصورت نقش کنند و باید که ابتداء بعمل این طلسم

فصل سیزدهم
در صفت طلسمی مدعو بکیکال [illegible] و تاویل [illegible] نافع
عجیب العقل است که هر که آنرا بجوید در خوبرویان مسخر او شوند [illegible]

استغنا نماید قرب او خواهند و او را مطاوعت نمایند و با او مخالفت
نورزند و شیفته او باشند و اگر ایشان القای او ممکن بود دوستش
دارند و بر او ثنا خوانند خواه او را دیده باشند و خواه ندیده باشند
وقتی که زهره در برج حوت باشد و ماه در ثور به شرف بیاید و اگر در سرطان
بر تثلیث او باشد هم رواست لیکن نباید که ناظر به زحل بود و نه مربع و مقابل
با مریخ از آرد گندم که بچهار آرد بیز بیخته از بعضی دقیق تر بیخته باشند
چهل و سه مثقال وزن کرده بگیرند و آنرا بشیر زنان عجین کنند عجین
قوی چندانکه مالیده باشند مالیدنی سخت تا عجین آن در غایت
محکمی باشد و از آن تمثالی بر هیئت زنی کلان شکم بسازند و بر دل
صورت بجانبی که در او این نقش باشد ١١١١ سم دمرحا و بر پشت او میان
دو کتف او بجانبی دیگر که در او این نقش بود ﻫ٢٢ ح ط ا ٥
مهر کنند و باید که نقش خاتم در غایت وضوح باشد تا صورت
آن بر عجین باقی ماند و عجین را بغایت سخت مالیده باشند تا قابل
انطباع شود پس آنرا در تنوری گرم آتش بر آورده بگذارند
تا نیم پخت کرد و بعد از آن که تمثال بزیبق البیض طلی کرده
باشند تا چیزی از او بر اکنده نشود و کشطی که این تمثال را

بخورد

بخورد تا بقیه عمر محبوب خوبان باشد و از ایشان بهره‌ها برداد



فن نهم در بخورات و فتح ابواب حب و بغض و عطف و نفرت
مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در تالیف دلها و سازواری
دادن نفوس را با هم باید دانست که اصل در قضای حوایج اصلاح
حال کوکبی است که دلالت بر آن حاجت میکند مثلا حب و عشق
و عطف که اختصاص بزهره دارد و هم در طلب آن اصلاح
حال زهره است وقتی که زهره بشود در ایه و ماه از حوت یا از سرطان
بر تثلیث او بود از زیرکی شمعی که بیش عروس افروخته باشند دو
تمثال یکی بصورت مرد و دیگری بهیئت زن بسازند و هر یکی را
بنام یکی از دو کس که تالیف آنها مطلوب باشد مسمی کردانند
و در صورت مرد آنچه مخصوص به مردان است آشکارا ایستاده است

کنند ومیان هر دو چشم وبر شکم ودبر دستهای فراخ کرده او وود
میان هر دو کف دست وهر دو ساق او نیز همین چنین عمل نمایند
وصورت زن کشاده دست کرده اند ودلیرا هر چه در صورت
مرد ساخته باشند در صورت زن نیز آنچه بزن اختصاص دارد
عمل کنند بحیثیتی که هر گاه یکی از دو صورت با دیگری معانقه کنند
دهان بر دهان منطبق شود وهر یکی از اجسام بازوه کند در صورت
مرد معمول شده در بحوی که مقابل آن باشد در صورت زن در
آید وهر دو دست بر هر دو دست وهر دو پای بر هر دو پای انطباق
یابند وقتی که هر دو تمثال را باین صفت محکم کردند در دهن هر یکی
قدری شکر بیندازند وبعد از ان از زعفران جزوی واز ود واز مشک
جزوی واز نوشادر نصف جزوی واز عنبر جزوی واز عود هندی سه جزو
واز قصب ذریره جزوی ونصف جزوی واز سنبل طیب ربع جزوی
واز لبان جزوی کوفته مجموع را بکوبند کوفتنی ناعم وآنرا بشراب عصیر
عجین کرده بندقها از ان بسازند هر یکی بوزن درمی وهر دو تمثال را
در حریری سبز به پیچند ودر وقت طلوع زهره زنی جمیله جوان
باکره کی ارد فرو بر هر دو تمثال را ابکر در بر دو کرسی متقابل هر دو را

ایستاده

ایستاده کنند وروی هر دو بجانب مشرق متوجه بزهره باشد وپیش آن
زن با آن مرد میان هر دو کرسی عود سوزی باشد پس بیانی بزهره بچشم
خود کرده یکی از بندقها را بر آتش بنهند وبگوید هذا فلان بن فلانة وفلانة
ابن فلانة قد عطفت بعضهما علی بعض وسخرت احدهما للاخر
بروحانیتك وقوتك یا مار بیطاس یا ذات الجمال والبهجة والبهاء
والطلعة السعیدة النکاح یا مولودة المحبة والتعطف والعشق
یا سعد السماء واحسن ما فی العالم الاعلی اسئلك بحق سمانك
الشریف من برج الحوت بیت ابتهاك المشتری وبحقه علیك
اسئلك ان تاذنین وتقوین علی وتفیضین علیهم نورك
الجلاب لقلوب الاحباب یا مفیضة السرور والفرج یا
طاردة الهموم والترح اسئلك بحق الملك الاعظم الذی
افاض علیك النور الابهج الذی لا تستطیعین التباعد
عنه اکثر من عشر الفلك وبحق فلکه المجاور لمدارك
ان ترکبی روحانیتك الخامسة فی طباع فلان بن فلانة
وفلان ابن فلانة تدیمها حتی یحرك ساکنها ویظهر کامنها حتی تکون
المحبة بینهما اتصالا دایما باقیا ابقاء فلك المایل بل بقاء

متصل م

جوز هر بلند بنا نقلک البهونج آمین این کلمات را سه بار مکرر کند
و در خلال آن بنادق ذخیره پیش هر دو صورت می نهاد [illegible]
همان خوانند یکی را از آن دو صورت [illegible] بر وجهی که روی
بجانب دیگری باشد هر دو را با هم در حریری سبز بر پیچند و در ریسمانی
از ابریشم سبز بر بندد و در کوزه سفالین نهاده در میان بوستانی
معمور دفن کند تا زمانی دراز بماند بعد از آنکه
ماه دوره کامل بران خواهد کرد به فعل عجیب از ان بوقوع خواهد آمد

فصل چهارم در تسکین غضب ملوک و مسخر کردن ایشان از برای قضای
حوایج گفت هرمس وقتی که مریخ بخانه موافق خود که عقرب است و در مطلع
او معتدل میشود بتر ولکن بود در سیر خود مستقیم باشد و نه از ناظر

بزحل بود و نه زحل ناظر باو و نه در تحت شعاع و نه در جانب غربی
آفتاب [illegible] سیمای مریخ را بکیرند و مردی جوان و اگر سرخ موی کبود
چشم باشد بهتر جامه [illegible] سرخ رنگ بپوشد و باید که سراویل
او هم سرخ باشد و کلاهی سرخ بر سر نهد و بالای جامه زره فراخ
بپوشد و خودی جلا داده بر سر کذارد و شمشیری تیز بران از نیام
برکشیده بدست راست بکیرد و دامن بمیان بر بندد و از دهره
ساری بند [illegible] کبریت [illegible] معدنی سرخ اجزای متناسبه
کرفته مثل جمیع نوشادر بان اصناف عود هم را در آوندی از آهن
بآهنی تحریک دهند تا نیک با هم مختلط کردند از مثلثی چند بیش
وقتی که مریخ طالع شود و از مشرق برآید آنمرد این بخور را بر عود
سوزی از آهن که بر دو ضد آتش باشد بنهد و روی بمشرق کرده
بمریخ متوجه شود و بچشم خود باد اشارت کند و ایستاده این دعوت
بخواند یا شجاع السماء و سیاف الفلک الاعلی یا ذا البطش والنجدة
والقوة القاهرة القاصمة والجلادة والاقدام یا ذا الفوق [illegible]
والقرانات [illegible] المبارزه المتوددة والهوینا یا ذا الروحانیه
المحرقة یا صاحب الزلازل والرعود یا مضرم النیران المتاججة و مرسل

الصواعق المهلكة والرجفات المبيرة اسئلك بحق فلان تدويرك
الذی لا تتعدی محیطه فی مسیرك المتحرك بتوالك وجنودك
وبروحانیتك ذی الصولة القاهرة ان تهیج روحانیتك بفلان
ابن فلانه وتهیج طباعه العاتیة لیعود بفلان ابن فلانه حاسمة
ولی قضاء حاجته مسارعة یا بهرام الاکبر یا طاطیوس یا فادیوس
یا ذا القاهر بصولة الباهرة بحوله وقوته الساعة الساعة ان تهیج فلان
ابن فلانه وتهیج روحانیتك الکامنة فی طباعه وحل بینه وبین
رقاده حتی یقضی حاجة فلان ابن فلانه بحق محلك من برج العقرب
وبحق شرفك من بیت ابیك کیوان وبحقه علیك یا اسامیوس یا فادیوس
یا دعاویوس الساعة الساعة آمین آمین آمین وگاه این کلام را بگوید
وحال آنکه بخور بر آتش باشد تا آنکه بخور سپری شود بعد از آن بگوید
این دعوت را بگویند و وقتی که از گفتن فارغ شوند یکی را که دعا
نیز بر آتش نهند و از بین بر پرهیز که مجمر و یعنی بوی سوز بر زمین
ننهند بلکه در دست دارند و هر گاه [illegible] بر آتش نهادند بر کردند
واین کلام را یکبار دیگر مکرر کنند [illegible] دیگر بر آتش نهند تا آنکه
[illegible] کامل شود [illegible] بسوزند آنگاه مجمر را بر زمین [illegible] اسمان

برحال

بر حال آن بگذارند و بر گردند که آن ملك را در آن شب آنچه در خواب
آید و در دست او حربه باشد و او حربه را بر حلق ملك نهد و بگوید
حاجت فلان را روا کن و الا ترا هلاك کنم و هر وقت ملك بخواب
رود مثل آن ببیند تا آنکه حاجت او روا کند و باید که این عمل
در وقتی کنند که مریخ در عقرب بود و ماه در سرطان بر تثلیث
او و او در طالع و عمل در شب باشد که مختار همین است **فصل سیم**
در تبغیض نفوس و ایقاع منافرت در ایشان وقتی که خواهند محبت
والفت از دو کس بر کشند و در میان هر دو بغض و عداوت تمام
کنند تا آنکه با هم دشمن شوند و از یکدیگر جدا گردند نگاه کنند
بعطارد وقتی که با زحل مقابل باشد و ماه از مریخ منصرف بزحل
و عطارد بود پاره از شمعی که بر گورها افروخته باشند بگیرند
و دو تمثال از آن بسازند و هر دو را بنام آن دو کس که تباغض
ایشان را میخواهند [illegible] کرده باشند و [illegible] هر دو سیاه کنند
بر پشت یکی بجانب پشت دیگر کرده هر یکی را در پاره از پارچه سیاه
سیاه بر پیچند و وقت طلوع عطارد [illegible] باشند و وقتی که عطارد
طالع شود اگر طلوع در شب بود مختار باشد پیش هر دو تمثال [illegible]

شوند وبوی درد دست باشد واین بخور را بولس میخوانند صفت بخور زهیت زهره سلت و زهره شبوط و زهره هرصن و زهره زاغ و زهره فوك و موی سوخته و کوبیان بنز جمع کرده خشك کنند و آنرا بخور بسازند و متوجه عطارد شوند و بگویند بندطوس بندطوس یا ذا الفهم والحکمة والعلوم یا من احصی عدد النجوم ورمل النجوم یا عالما بعدد الحصی ویا فوق البنیة العالیة وما تحت البنیة السفلی یا مفیض الفطنة علی ذوی الالباب والادب یا ذا المکر والخدیعة یا ذا الختل والحیل یا بندطوس یا هرمس یا محسن بحق محلك من فلك التدویر ومحل فلکك المدیر وابیك کیوان الذی افادك الحکمة والتجارب والسؤدد فی المذاهب ایدو سید علی وایدی روحانیة الاتفاق من قلبی فلان ابن فلانة وقلب فلان ابن فلانة وهیج فیما بینهما روحانیة العداوة المکادة ودع روحانیة لیشغل انهما بالوحشة ولیحسهما بالبغیضة ولا نزال روحانیتهما متباینة غیر متفقة متعادیة متجانبة متضادة غیر متشاکلة مادمت فی فلك التدویر ودوام فلك المدیر فن تاسع در ذکر خاصیتی که بر نباتات مستحیلة تعلق دارد واین فنی است کر آنرا

اسطیطالوس

اسیطیطیالوس یونانیان میخوانند ومعنای آن تدبیر تبدیل روحانیات ناقل طباع است واین باب از احکام در زمانهای گذشته مکتوم میداشته اند وصیانت آن از معظمات امور میداشته اند چه مونت آن سهل است ورسیدن بآن همه کس را آسان دست داد انکه در آن عظیمه بی تصرف وتاثیر است در طباع مردم وچون شرح خواص نباتات طولانی است درین مقام بنیکو صفتی چند که در خربزه است اختصار میرود وبرای آنکه خربزه نسبت به نباتات دیگر سبب تغیر است در استحاله بچیزی که مخالط با آن شود ومصادف آن گردد بحیثیتی که آنرا بعد از آنکه بخوردند استحاله آن بخلطی از اخلاط که بر بدن غالب باشد سبب تغیر بود از استحاله دیگر ماکولات پس اگر در بدن صفرا غالب باشد خربزه در آن بدن بصفرا مستحیل شود واگر بلغم ورطوبت باشد استحاله غایت که در طبیعت او استحالة وتشبه ونقل طباع از کیفیتی بکیفیتی تیز است واین از جمله ارکانی است که سحره بر آن اعتماد دارند وتقید آن میکنند وما درینجا از اعمال آنکه تجربه کرده یاد میکنیم در سه فصل فصل اول در صفت

خربزه که از علما لوس خوانند و تاویل ان لغة العقل است یعنی
بیخد کی خرد چه هر کس که این خربزه را بخورد خاطر او کند شود
و عقل او کور کردد تا آنکه هیچ چیز را نداند و در نیابد و یاد
نداره و مثله مستوری باشد بکیرند کلهٔ سر خری مرده
و آنرا از خاک پر کرده در زمین دفن کنند و تخم خربزه را
بمغز استخوان بیالایند و در آن بکارند کشاورز چنانکه
سایر خربزهای کاشته را بتمام داری میکنند آنرا نیز بتعهد
باشد و آب در اوقات آب دادن بدهد و سرکین بیندازند
بی آنکه انرا از کلهٔ سر خر بر دارد و مراعات ان مینموده باشند
تا آنکه میوه آورد از ان میوه هر که از ان بخورد کند فهم و ناقص
شناسای حکم در یافت شود نیز و کیش نابود کردد در هر نیک
و بدی که با و خواهند از ان خبر دار نشود **فصل چهارم** در صفت
خربزهٔ که آنرا کلکیانوس کویند و تاویل آن زیادت عقل
و فهم است تخم خربزه را بهمان طریق که در صفت اول مذکور
شد کور شده عمل نمایند لیکن بمغز سر آدمی بیالوده در کلهٔ سر آدمی
بکارند و وقتی میوه آرد هر که از ان میوه بخورد ذهن و ذکا و عقل

او را فزون کردد که هر چه بشنود یاد کیرد و هر دقیقهٔ که خواهد در یابد
و کهانت و صحت حدسی نا بید الوصف و معرفت امور غایبه در وی پیدا
شود و حقایق را باسانی تصور کند و کمانهای او راست اید و
خوابهای او صادق افتند **فصل سیم** در صفت خربزهٔ که آنرا کیطیاث
نامند و تفسیر آن مسهل صفراست که هر خربزهٔ از ان بخورند صفرای
بسیار را بقوت اسهال دهد از شاخها لاغینه مقدار ده رطل
خشک کرده با خاک و سرکین که بوزن آن باشد بکوبند و آنرا
در میان کوی نهاده تخم خربزه در آن بکارند که میوه آن چنانکه
وصف کردیم خواهد بود **فن عاشر** در ذکر خواص اعضای حیوان
مشتمل بر دو باب **باب اول** در شرح خواص بعضی از اعضای آدمی
مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در تحابب و تباغض اکر خواهند
که دو کس را با هم دوست کردانند و از تفرق باجتماع کشند
و میان هر دو محبت و الفت پیدا شود یکی از دیکری چیزی بنهند
کرد یا دل جدی یا زنی بخود مایل کردانند یا یکی از ملوک و اربا
دول بر محبت و مودت خود جذب نماید تا دوستی دارند و
حاجتش بر آرند و زن بکیتفال از مغز سر آدمی کرفته در طبیخی

خود گرم کنند و بعد از آنکه گرم شود قدر چهار مثقال از پیشاب آدمی
در آن طنجیر بپخته مغز را در پیشاب بگذارند و وقتی که گذاشتند باید بر آتش
دارند تا سرد شود و منعقد گردد آنگاه در شیشهٔ لطیف نگاه دارند
پس طعامی یا غیر آن معمول کرده از آن گداخته مغزی که در شیشه برداشته اند
وزن دانگی در آن داخل کنند و نیک بیامیزند و کسی را که میخواهند
دل یکی با او مایل شود و شیفتهٔ او گردد آن طعام بخورانند و بگویند
قد عطفت قلب فلان ابن فلانة علی فلان ابن فلانة که بمجرد آنکه
طعام در جوف خورنده متمکن شود شخصی که عطف او مطلوبست
و استمالهٔ او مراد وجذبی در وی پیدا شود و عنان تمالک نفس از دست
او برود و از خوردن طعام صبر نکند و اگر مقصود آن باشد
که هر دو باهم الفت دهند هر یکی را از جانب دیگری بخورانند
و اگر خواهند که دو مجتمع را متفرق گردانند ودوم پیوند باهم دوستی
از یکدیگر ببرند و در میان هر دو عداوت بنیاد نهند که هیجان
آن هرگز کم نشود و شور آن فرو ننشیند از دماغ آدمی وزن
یکمثقال در طنجیر نهاده از عرق آدمی وزن دو دانگ بر آن بیندازند
و وقتی که مغز در عرق بگدازد هر دو را باهم بشیشهٔ لطیف بردارند

پس

پس کسی را که عداوت در دل او انگیختن مطلوب باشد بوزن دو دانگ
از آن دماغ و عرق در طعام مخلوط کرده بخورانند و اگر معاودت
هر دو باهم مطلوب بود که دشمن یکدیگر شوند هر یکی را علاحده
وزن دو دانگ در طعام دهند که بخورند و همین که بخواهند خورد
عداوت در میان هر دو خواهد انگیخت و دوستی منقطع خواهد
شد و از هم خواهند برید فصل دویم در هیبت از دماغ آدمی وزن
یکمثقال در طنجیر گرم کرده وزن دو مثقال خون آدمی که از رگ
یا از زخم یا غیر آن بر آمده باشد بیندازند و وقتی که مغز و خون
باهم بیامیزد از آتش بردارند تا سرد شود بر بندد آنگاه در شیشه
کنند پس اگر از این خلیط وزن دانگی کسی در طعام داخل کرده بخورد
هر او را بر بیند از وی ترسد و هیبتی از وی در دل بیننده متمکن شود
و روحانیت ترس در نفس او دایر گردد و اگر بپادشاهی در آیین
پیش او مهیب باشد و فزعی از وی در باطن پادشاه فصل سیم در هیبت
و خطوف از کبریت زرد وزن یکمثقال از کوفته در چراغدان
آهن بگذارند لیکن از شدت آتش حذر کنند تا در او نیفروزد
و آن را فاسد نکند و وقتی که بگدازد وزن یکمثقال مغز سر آدمی

بران انداخته اندکی بکذارند تا مغز هم در کبریت کداز یابد بعد از آن
بردارند تا سرد شود آنکاه در شیشه نکاه دارند نوعی اکر کسی
خواهد که از زنی متمتع شود که از و امتناع دارد او را بخود راه
نمیدهد یا از ملکی بهره مند کردد که از و آزرده شده و قاصد
آزار اوست باید که ازین خلیط قدر حبه در کف دست خود بکیرد
یا بر هر دو دوش و پیشانی خود بمالد و خود را بآن زن بنماید
که باو نظر کند و همان نظر بروحانیت شهوت در آن زن بیانکیزد
و قرار نکیرد تا باو نه پیوندد و فراهم نیاید یا پیش آن ملک برود
که هر کاه ملک او را به بیند بجمال او ملتفت شود و او را عزیز دارد
و هیچ چیز از و منع نکند و هر چه او خواهد بدهد و از جمله فواید
این خلیط یکی آنست که ازو سمی قاتل معمول میشود باین طریق
که وزن دو مثقال از کبریت و مغز سر آدمی که هر دو را کداخته
باهم آمیخته اند در طنجری بر اخکر آتش نهد تا کرم شود آنکاه
وزن دو مثقال سیماب در آن داخل کرده باهم بیامیزد پس از
بالای آتش بردارند که سرد شود و به بندد و بعد از آن آنرا
در شیشه نکاه دارند که آن زهریست کشنده که اکر وزن یکدانق

از آن در طعام یا در شراب آمیخته کسی را بخورانند تشنج و ترنجیدکی در و
پیدا کردد و او را بکشد دویم آنکه اکر وزن دانکی از آن در دارو دانی
کرده چهار قطره روغن کنجد بر آن چکانیده بر اخکر آتش نهند
تا بکدازد از آن کداخته در هر یکی از سوراخهای بینی و کوش مرده
دو قطره بچکانند تن او نفرساید و متعفن نکردد و کرم در آن
نیفتد و از حال خود متغیر نشود و تر و تازه و صحیح بماند تا آنکه
آب شود یا و رسد یا در کرمی بیندازند یا کفی از نمک بر او بریزند
که اکر چنین شود کوشت او از هم بپاشد و متعفن کردد و تبه
شود و سیوم آنکه اکر روغن جوز قدر رطلی و نیم مثقال در دارو دانی
کرم کرده وزن دانکی ازین خلیط در آن بکدازند و آنرا در بینی
دیوانه که با فاقت نیاید و هیچ چیز را ادراک نکند بریزند
به شود و دیکر او را نوبر رود چهارم آنکه اکر وزن دو مثقال
در روغن کاو در دارو دانی بر اخکر آتش بکدازند و ازین
خلیط قدر دانکی در آن کداخته در بینی صاحب جذام بیندازند
کوشت متعفن او از هم بیفتد و صحت یابد و پنجم آنکه اکر قدر چهار مثقال
از شیر ماده سکی در دارو دان بر اخکر آتش اندکی کرم کرده قدر دو دانک



اگر پیه خلیط در آن بیندازند تا بگدازد و با شیر بیامیزد و آن را در گوشهای
اسب در هر یکی نصف قیراط آن بریزند اسب شناسا و راه نما گردد و هیچ
زیرکی در وی پیدا شود و در لشکری که این اسب باشد هزیمت راه نیابد
و در جنگها نکبتی بآن نرسد که اگر دولت اهل لشکر او را باشد
بر شیهه آید و هر دو دست بر زمین زند و سوار خود را پیش کشد
و آنقدر شوخی و سخت عنانی کند که سوار نتواند او را نگاه داشت
و اگر دایره بر ایشان بود و شکست ایشان را باشد در رفتن حرونی
کند و پیش نرود و صاحب خود را ره باز گشت نماید و گوش سست
فرو گذارد و شیهه نزند و بالجمله اسبی که در گوشهای او این دارو
ریخته باشد با قوت بود و راه نمایی کند و مانده نشود و سمهای
او سوده نگردد **باب دویم** در ذکر خواص بعضی از حیوانات مشتمل
بر چهار فصل **فصل اول** در ذکر فوایدی که [illegible]
آن بما نموده وقتی که ماه در ثور و مشتری و عطارد افزونی داشته
باشد و عطارد شمالی بود و او با مشتری و مستقیم ظاهر اگر وزن
دو دانگ از مغز سر خطاف گرفته در دارو دان بگذارند و وزن
دو حبه کافور در آن بیندازند و بردارند و در چشم کسی که درد چشم

داشته باشد یا شب کور بود یا پرده در چشم او باشد بآن میل
کشند از همه این آزارها به شود **فصل دویم** در فواید جغد و خوک
از برای محبت آنست که اگر مغز سر جغد وزن دو دانگ بگدازند
و از مغز استخوان خوک وزن دو حبه بر آن انداخته بردارند
و در طعام بخورانند در دوستی سخت کارگر افتد و از برای
عداوت آنکه اگر وزن دانگی از زهره جغد گرفته در دارو دانی
گرم کنند و وزن دو حبه از زهره خوک بر آن بیندازند و در
طعام بخورانند در دشمنی عمل شدید از آن بوقوع آید و از برای
استسقاء و سل اگر در خوردن گوشت جغد بیفزایند در هر دو
بیفزایند در این هر دو مرض نافع شود و از برای علاج دیوانه
آنکه اگر از مغز سر جغد بوزن دانگی بگدازند و از کافور سوده
و خون زاغ از هر یکی بوزن دانگی در آن داخل کنند و آن را در
بینی دیوانه که طاقت و افاقت نداشته باشد بقدر دو حبه
با سه قطره از آب شاه اسفرم بریزند به شود و از دیوانگی بر آید
و از برای عداوت نیز آنکه اگر از خون خوک وزن دانگی در دارو دان
کرده و وزن دو حبه از زهره خوک بر آن بیندازند در طعام

بخورانند دفع عداوت سخت عمل کند و از برای عقد شهوت آنکه اگر مغز
استخوان خوک وزن دانگی که قند در دارو در انهکانند و قطره
از خون او بران بیندازند در عقد شهوت عملی عجیب از ان ظاهر گردد
و از برای علاج ریش پشت ستوران و زخمهای کهنه مردم آنکه
اگر ناپیر خوک وزن یکمثقال کداخته و از استخوان سوده وزن
یکدانک بران انداخته و از روغن گاو وزن چهار مثقال در ان
داخل کرده بکدازند و از ان بر ریش پشت ستوری یا بر زخم کهنه آدمی
بنهند به شود و اگر بر پشت دابه ای مالند هرگز ریش نشود **فصل سیم**
در فواید سگ سیاه دماغ او وقتی که وزن دانگی از ان کداخته
شود دو حبه از دماغ غراب بران بیندازند و بر دارند دفع عداوت
عمل میکند کویند او هنگامی که با نمک افتیمون صاحب ام صبیان
قدیم وحدیث بخورد نفع دهد و پوست آن دو دندانهای نشتر
او در زمانی که از هر یکی وزن دو مثقال و از برهوج قدر نیم
مثقال کوفته دیوانه پیچی را بآن دود دهند صحت یابد **فصل چهارم**
در خواص کربه سیاه دندانی نشتر او اگر وزن دنکی از آن بسایند
و از غزه خشک وزن دانگی سوده بران بیندازند و کسی را در طعام

بخورانند دفع عداوت عمل کند و جگر او را اگر زنی که بار نمی آرد
بریان کرده بخورد آبستن شود سپرز او خشک کرده بر زنی مستحاضه
بربندند خون او منقطع شود و مداومی که آن سپرز خشک کرده
بر او باشد هرگز او را حیض نیاید و پیه او اگر کسی با نمک و افتیمون
قدر او قیه بخورد او را القوه و شقیقه و صداع عارض نشود و نیز
اگر با نمک و افتیمون اقریطشی خورده شود ایمن باشد از ریاح
ام صبیان و هر دو سیاهی چشم او اگر مردی خشک کرده با آن دو
گیرد هیچ حاجتی نخواهد که بآن نرسد و اگر از جوایجی که موافق
طبع او باشد بهم شود و خون او اگر بردی تر دارد و قیراز ان
با وزن دانگی از انفحه خرگوش بخورد هر زنی که با او نظر کند طالب
او شود و بر او حریص گردد و او از ان زن بهرها بردارد **خاتمه کتاب**
گفتند ناقلان مترجم این کتاب که این آخر حرفی است که ما در کتاب
ذدین موسوم بذخیره اسکندری یافتیم و در آخر آن این نوشته
بود که گفت اسکندر ذو القرنین ابن فیلقوس یونانی سعادتمندی
که برین کتاب اطلاع یافتی و این گنج شایگان بدست تو آمد بیاد شاه
روی زمین فیروزمند شدی و از حظوظ دنیا بهره وافر یافتی

داشتن اگر بخت ترا یاوری کرد و اقبال رهبری نمود و حرمان
از آن مانع شد که میوه از درخت بچینی و از برومندی
برخوردداری بری حمد و سپاس صانع عالم هر قدر که توانی
بگوی و این علم شریف را از چشم و دست نامحرمان مصون
و مسطور دار که مستحقان کمیاب اند و طالبان آن خارج
از حساب از این است که مامور باحتفاظ آن بوده ایم از آنجا
استفاده و اقتباس آن نموده ایم و ما اینک بدعا یاد آور
که یادگاری چنین گذاشته ایم و آنرا بالکلیه برنداشته
و با ما در آنچه ما صلاح دیده ایم از راه موافقت و رای و
در صیانت این امانت عهدی که کرده ایم و وصیتی که بفعل
آورده ایم قبول فرمای و صلاح درین باب فی الحقیقه
بتو راجع است و بتو متصل و تثبیت بحال تو واقع و لا
ما از جهان استحاله و تغیر خیمه بیرون زده بعالم
بقا و انوار مرتفع شده ایم و با ما اکنون نه بخل است
و نه غم و نه حسد و نه فاقه والحمد لله علی انعامه من الحول
و القوة والطاقة شکر ایزد که ترجمه کتاب بانجام رسید

و مترجم ناتوان را توفیق اتمام بخشید ما مول از طالبان
فوائد و صاحبان موائد آنست که اگر
ازین ترجمه بهره بردارند
مترجم و کاتب را
بدعای خیر یاد
آرند

۲

